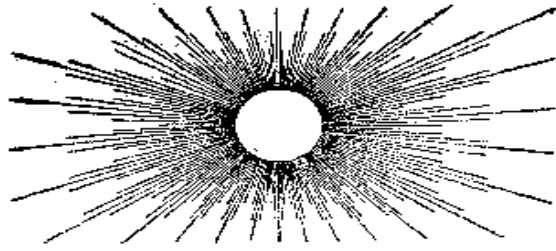




خدا با ما است



در پیرامون

اسلام

نوشته: احمد کسروی

۱۳۲۲

چاپ یکم

۱۳۲۳

چاپ دوم با زند بیشتر

پروا^۱ شود: (از ویراینده)

۱- در نوشته های **شادروان کسروی**؛ همیشه «من» خود نویسنده است و «ما» بمعنی گروه «آزادگان» یا «پذیرندگان» اندیشه های آن شادروان می باشد.

۲- در نوشته های بازپسین شادروان چنین گزیریده^۲ شده است که بندواژه های^۳ ذال و زاء همگی با زاء نمایش داده شود. پرچم روزانه شماره های ۱۳۸ ، ۱۴۰ و ۱۴۱. «نوشته های کسروی در زمینه زبان فارسی» به کوشش شادروان حسین یزدانیان ساتهای^۴ ۴۵۴ تا ۴۵۹ دیده شود.

۳- برای شناختن «**زمان های**» زبان فارسی و اینکه چرا شادروان در برخی از جمله ها از «**ی**» سود میبرد ، کتاب «**زبان پاک**» نوشته آن شادروان دیده شود.

۴- واژه های ناآشنای کتاب در پاورقی معنی شده اند. چنانچه معنی واژه ای در پاورقی نباشد میتوانید به انتهای کتاب مراجعه نمایید.

۵- منظور از واژه «ویراینده» که در جاهای بسیاری از کتاب استفاده شده کیست که کار ویرایش را بر روی کتاب انجام داده است. مطالبی که زیر این نام بیان شده از اصل کتاب نیست. این مطالب میتوانند معنی واژه ها و آیات قرآن یا جملات عربی، نشانی سوره ها در قرآن، قمری بودن سالها، یادآوری، شرح، پیوست و ... باشند.

(ویراینده)

^۱ - پروا = توجه ، اعتنا

(ویراینده)

^۲ - گزیریدن = تصمیم گرفتن

(ویراینده)

^۳ - بند واژه = حرف الفبا

(ویراینده)

^۴ - سات = صفحه

خواهش از خوانندگان

از گفتن بی نیاز است که این کتاب در زمینه یک جستار^۱ بسیار بزرگ و ارجداری است. اسلام چنانکه در آغازش بسیار بزرگ و هُنایند^۲ بود و شرق را به تکان آورده، امروز در پایانش نیز بسیار گران و هُنایند^۳ است و در سرآمد توده های شرقی یکی از کارگرتین گرفتاریها میباشد.

در این زمینه میبایست کتاب در چهارصد یا پانصد سات^۴ بچاپ رسد و من از کمی فرصت به این دفتر کوچک بس کرده ام.

لیکن با این کمی فرصت گفتنیها را گفته و سخنانی را که تاکنون در این باره بزبان نیامده بود آورده ام. اینست از خوانندگان دو چیز را خواستارم:

(۱) این کتابچه را با اندیشه خواننده و سخنانی را که با دانسته های خود ناسازگار می یابند، زود نرنجند و رو نگردانند. خرد و فهم را بکار انداخته، دلیل ها را بدیده گیرند^۴. با این حال اگر ایرادی به اندیشه شان میرسد یا پرسشی میدارند بنویسند و بما بفرستند. ما دوست میداریم در این زمینه ها سخنها گفته شود و آمیغها^۵ هرچه بیشتر روشن گردد.

چاپ نخست کتابچه را که بیرون دادیم، کسانی بسخانی ملایانه پرداختند و برخی هیاهوی برانگیختند. پیداست که از آنها هوده ای^۶ نتوانستی بود.

(۲) این کتاب در خور آنست که به زبانهای مسلمانان - از عربی و ترکی و پشتو و زبانهای هندوستان - ترجمه شود. اینست هرکس که تواند این را به یکی از آن زبانها گرداند، به یک کار نیکی برخاسته است.

چاپ نخست را که بیرون داده بودیم بزبان عربی ترجمه یافته. ولی چون در این چاپ چیزهایی افزوده شده، پس از افزودن اینها به ترجمه نیز آن را به چاپ خواهیم رسانید.

دفتر پرچم

^۱ - جستار (بر وزن گفتار) = مبحث (ویراینده)
^۲ - هُنایند (بر وزن پنهانده) = موثر (ویراینده)
^۳ - سات = صفحه (ویراینده)
^۴ - بدیده گرفتن = در نظر گرفتن (ویراینده)
^۵ - آمیغ = حقیقت (ویراینده)
^۶ - هوده = نتیجه (ویراینده)

بنام پاک آفریدگار

تاکنون بارها از اسلام سخن رانده ام و اینک میخوام بار دیگر سخنانی رانم، و امیدمندم این آخرین سخنرانی من در آن زمینه باشد. این را مینویسم تا کسی را بهانه بازنماند. کسانی را که اینها را نپذیرند دیگر ما را با آنان سخنی نیست و خدا باید میانه ما و ایشان داوری کند.

دیباچه سخن :

۱- اسلام دوتاست.

نخست باید دانست اسلام دوتاست: یکی اسلامی که پاکمرد عرب هزار و سیصد و پنجاه سال پیش بنیاد نهاد و تا قرن‌ها بر پا میبود، و دیگری اسلامی که امروز هست و به رنگ‌های گوناگونی از سنی و شیعی و اسماعیلی و علی‌اللهی و شیخی و کریمخانی و مانند اینها نمودار گردیده. این دو را اسلام مینامند. ولی یکی نیستند و بیکباره^۱ از هم جدایند، و بلکه آخشیج^۲ یکدیگرند، به دو دلیل:

(۱) دلیل جستجو: ما از آن اسلام آگاهی داشته، نیک میدانیم که جز این میبوده. آن یک دین پاک بت شکن میبوده و این یکرشته کیشهای سراپا بت پرستی و آلودگیست.

(۲) دلیل نتیجه: آن اسلام، مردم پراکنده و زبون عرب را یک توده گردانیده، بفرمانروایی نیمی از جهان رسانید. این اسلام توده‌ها را از هم می پراکند و زبون و زبردست میگرداند. امروز مسلمانان از خوارترین و زبوترین مردمان جهانند و در زیر دست بیگانگان زیسته، آن را کمی خود نمیپندارند. در اینجاست که میباید گفت: درخت را از میوه اش شناسند، یک درختی آن میوه شیرین را داده و دیگری این میوه تلخ را میدهد، آیا هر دو را یکی میتوان پنداشت؟!.

^۱ - بیکباره؛ بیکبار = بکلی، یکدفعه (ویراینده)

^۲ - آخشیج = ضد، نقیض (ویراینده)

۲- از آن اسلام چیزی باز نمانده.

باید آشکاره گفت: از آن اسلام چیزی باز نمانده. دینی که پاکمرد عرب بنیاد گذاشت، دو رویه^۱ می‌داشت: یکی راهنماییهای باوری و دیگری بنیادگزاریهای سیاسی (تشکیلات). به این معنی: آن پاکمرد از یکسو باورهای مردم را پاک گردانیده به آنان خداشناسی و یگانه پرستی یاد داد و یکرشته از آمیغهای^۲ زندگی را آموخت، و از یکسو نیز کشور بزرگی بنام اسلام بنیاد نهاد که همه مسلمانان در یکجا و با هم میزیستند، و از یک خلیفه فرمان میبردند، و در همه جا قانونهای اسلامی را بکار میبستند، و زکات و خمس میپرداختند، و همواره با بیدینان (کفار) جنگ کرده به پیشرفت اسلام میکوشیدند.

امروز همه اینها بهم خورده و از میان رفته. آنکه باورهاست؛ امروز مسلمانان مغزهاشان آکنده از هرگونه گمراهیست. گذشته از آنکه گنبد پرستی و مرده پرستی که رنگهای دیگر بت پرستی میباشد در میان مسلمانان رواج بی اندازه میدارد، گمراهیهای رنگارنگ دیگر نیز - از پندارهای پوچ صوفیان، و بافندگیهای فلسفه یونان، و بدآموزیهای باطنیان، و یاوه سراییهای خراباتیان و مانند اینها - در میانست. پس از همه، در سالهای آخر بدآموزیهای گوناگون اروپایی نیز رواج یافته و به روی آن نادانیها آمده است. امروز مسلمانان از آمیغهای زندگانی بسیار کم بهره میدارند. مردم عامی بماند، آن ملایان بزرگ جامع ازهر و مجتهدان نجف در نادانیهای بسیار تاریکی فرو رفته اند. چنانکه در جای دیگری گفته ایم دین والاترین اندیشه هاست. دینداران باید چه در زمینه زندگانی و برخورداری از جهان، و چه درباره دانش و بینش، و چه از روی خوی و خیم، برتری به بیدینان داشته باشند (چنانکه در قرنهای نخست اسلام چنین میبوده). ولی مسلمانان امروز از هر باره پستند و باورهای امروزی مسلمانی نه تنها مسلمانان را پیش نمیتواند برد، از پیشرفت جلو نیز میگیرد و هر توده ای برای آنکه پیش روند ناچار میگردند اسلام را بکنار گزارند.

اما بنیادگزاریهای سیاسی اسلام؛ آن نیز بیکبار بهم خورده. امروز دیگر کشوری بنام کشور اسلام نیست. زیرا مسلمانان از هم جدا گردیده اند و هر تیره ای کشوری بنام تبار خود پدید آورده. مثلاً ترکها کشوری بنام تبار خود میدارند. ایرانیان جز بنام ایرانیگری نمی زیند. افغانان همین حال را میدارند. خود عربها گذشته از آنکه بنام نژاد عرب میزیند نه بنام اسلام، بیش از بیست یا سی فرمانروایی میدارند که هر یکی از دیگری جداست. در همان عراق یا مصر یا کویت یک جهود یا یک مسیحی عرب که از بومیانست، با دیگران هم میهن شمرده میشود. ولی اگر یک مسلمان ایرانی یا یک عرب فلسطینی در آنجا باشد بیگانه است. در همین ایران ارمنی و آسوری و زردشتی و جهود، ایرانی

^۱ - رویه = صورت، ظاهر (ویراینده)

^۲ - آمیغ = حقیقت (ویراینده)

بشمارند و با دیگران یکسان گرفته میشوند. ولی اگر یک مسلمان عرب از عراق و یا از مصر بیاید جز بیگانه شمرده نشود.

خلافت اسلامی از سالهاست بهم خورده، و آن روز که میبود جز مایه سر افکنندگی نمیبود. زیرا مسلمانان از هندوستان و مراکش و دیگر جاها، با دستور دولتهای مسیحی اروپا، تفنگهای خود را برداشته بجنگ همان خلیفه میرفتند. ما فراموش نکرده ایم که در جنگ جهانگیر گذشته که سلطان عثمانی عنوان خلافت میداشت، چون جنگ برخاست و عثمانیان نیز به آن درآمدند، اسلام آن اندازه هُنایش^۱ نمیداشت که مسلمانان هند و مراکش را از همدستی دشمنان باز دارد. ولی وارونه آن رخ داد، و دشمنان اسلام توانستند عربهای مسلمان را از خلیفه جدا گردانند و به دشمنی و جنگ با سپاه او وادارند. این میبود اندازه ناتوانی خلافت و بی ارجی آن، و به همین انگیزه بود که عثمانیان آن را برانداخته خود را رها گردانیدند.

اما فقه یا قانونهای اسلام، چنانکه میدانیم امروز در بیشتر جاها آنها را کنار گزارده بجای آنها با قانونهای اروپایی زندگی میکنند. خود عربها نیز همین رفتار را می نمایند. در ایران دیدیم که مردم با پیشوایی خود ملایان بشوریدند و با زور تفنگ، قانونهای فرانسه را در میان خود روان گردانیدند.

آمدیم بر سر جنگ با بیدینان. مسلمانان امروز در یک حال پستی هستند که نه تنها همگیشان جز از ترکههای عثمانی در زیر دست بیگانگان زندگی میکنند، آن بدتر که این زیر دستی را کمی خود نمی شمارند و به آن گردن نهاده اند.

آنگاه جنگ (یا جهاد)^۲ بُوهر^۲ آن میبوده که مسلمانان مردمان را از گمراهیها و نادانیها برهانند و به یک زندگانی پسندیده و والاتری رسانند، و اکنون که مسلمانان خود در نادانیها فرو رفته اند و در زندگانی از دیگران بسیار پستترند بجنگ یا جهاد چه معنایی توان داد؟!.

باهمی^۳ و یگانگی همه مسلمانان، فرمانبری از خلیفه (اولوالامر)، جنگ با بیدینان (جهاد)، سه پایه استوار اسلام میبود، و امروز هر سه این پایه ها افتاده و از میان رفته. از اینجاست که می گوئیم: از آن اسلام چیزی بجا نمانده.

^۱ - هُنایش (بر وزن همایش) = اثر (ویراینده)

^۲ - بُوهر (بر وزن زهر) = برای (ویراینده)

^۳ - باهمی = اتحاد (ویراینده)

گفتار یکم :

زیانهای اسلام

سخن از اسلام امروزی است. این اسلام نام، این دستگاهی که با دست ملایان میگردد، نه تنها سودی نمیدارد، زیانهای بزرگی نیز میرساند و مایه بدبختی میباشد. شرقیان که بدینسان گرفتار و درمانده اند، ما اگر مایه و سرچشمه این گرفتاری را سه چیز شماریم یکی از آنها همین دستگاه است. من اگر بخواهم زیانهای این دستگاه را بشمارم بسختی بس دراز نیاز خواهم داشت و اینست به چند زیان بزرگی بس کرده آنها را یکایک باز مینمایم:^۱

۱- این اسلام مایه گمراهی و نادانیت.

مسلمانان در هر کجا که هستند و هر کیش که میدارند در توی نادانیا و گمراهیها فرو رفته اند. من اگر بخواهم نادانیهای مسلمانان را بشمارم باید کتاب بزرگی پردازم. در اینجا فهرست وار یکرشته از آنها را یاد میکنم:

الف - نخست گمراهیشان همینست که معنی دین را نمیدانند و از آن بیگانه میباشند. آری، با آن دلبستگی که به دین نشان میدهند معنی راست آن را نمیدانند. دین «شناختن معنی جهان و پی بردن به آمیغهای زندگانی و زیستن به آیین خرد است» ولی آنان این را نشناخته، دین را یکرشته پندارهای بیپا و کارهای بیهوده ای میشناسند. در نزد آنان دین یک چیزی در کناره زندگانی است.

مثلاً چنانکه گفتیم امروز مسلمانان در بیشتر جاها زندگانی نژادی پیش گرفته اند و با قانونها و عاداتهای اروپایی زندگی میکنند، و دانشهای اروپایی را که با کیشهای ایشان سازش نمیدارد درس میخوانند و با این حال کیشهای خود را نیز نگاه داشته اند و پا بستگی به آنها نشان می دهند. زیرا چنین می پندارند که دین یک چیز جداگانه ای در کناره زندگانی، و نتیجه آن خوشی و روسفیدی در آن جهان میباشد.

شنیدنی تر آنکه هنوز ملایانی در نجف و کربلا و جامع ازهر و دیگر جاها درس فقه میخوانند و کتابهای فقهی مینویسند و هیچ نمیگویند برای چیست. آیا این گمراهی و نادانی نیست!؟

ب - شناختن آفریدگار پایه ای از دین است. ولی اینان او را نمیشناسند. خدایی از پندار خود ساخته اند که در بالای هفت آسمان مینشیند و جهان را با دست فرشتگان راه میبرد. خدایی که همچون پادشاه خودکامه

^۱ - باز نمودن = بیان کردن (ویراینده)

خودخواهی چون از مردم اندک نافرمانی دید بخشم آید و بیماری و گرسنگی و زمین لرزه فرستد، ولی سپس که مردم رو به سوبش آوردند و به لابه و زاری پرداختند، خشمش فرو نشیند و پتیاره^۱ بازگرداند، اینست خدایی که میندازند.

خدایی که جهان را به پاس هستی چند تن آفریده. خدایی که مهر ورزد، میانجی^۲ پذیرد، با زبان دانه های تسبیح و آیه های قرآن با مردم سخن گوید (استخاره).

ج - خرد که گرانیامه ترین داده خداست باید هرکسی آن را نیک شناسد و پیروی کند و راستی آنست که دین برای نیرومند گردانیدن خردهاست، ولی مسلمانان این را نمیشناسند و ارجی نمیگزارند. بلکه چون باورها و کارهایشان بیخردانه است با خرد دشمنی مینمایند و از ارج آن میکاهند. بارها دیده ایم می آیند و با ما به کشاکش میپردازند که بهر چه این همه بخرد ارج میگذاریم. یا دیده ایم میگویند: «عقلها نیز با هم اختلاف دارد».

د - برانگیختگی (یا بگفته آنان پیغمبری) یک پایه از دین و خود یکی از رازهای سپهر میباشد. اینان معنی راست آن را نمی شناسند، و یکرشته پندارهای بیایی را در آن زمینه دنبال میکنند. بگمان آنان کسی را که خدا برگزید جبرائیل به او نمودار گردد، و با وی سخن راند، و از میانه او و خدا پرده برخیزد، و پیاپی فرشته ها بنزد او در آمد و رفت باشند و آن برانگیخته باید در نزد مردم «دعوی» کند، و آنان برای آزمایش، «نتوانستی» (معجزه) از او طلبند، و چون توانست «ایمان» آورند. و پس از آن هرچه گفت بپذیرند. اینهاست دانسته های آنان درباره برانگیخته که میباید گفت: سراپا پوچست.

کتابهای مسلمانان پر است از داستانهای نتوانستی که بنام پاکمرد اسلام نوشته اند: ماه را دو نیم گردانیده، به آسمان برای دیدار خدا رفته، آفتاب را پس از فرو رفتن باز گردانیده، از میان انگشتان چشمه روان گردانیده، با سوسمار سخن گفته.

اگر از یک مسلمانی پرسید: دلیل راستگویی پیغمبر اسلام چه بوده؟ بی درنگ خواهد گفت: «معجزه نشان داد، شق القمر کرد، از غیب خبر داد...». اگر بگویید که در قرآن دیده می شود که از پیغمبر هر زمان معجزه خواسته اند ناتوانی نموده و آشکاره گفته: من نمی توانم. پس چگونه شما میگویید معجزه نشان داد؟! چگونه آن همه داستانها را در کتابها می نویسید؟! در اینجا است که در ماند و هیچ پاسخی نتواند.

ه - درباره آن جهان پندارهای بسیار پوچی را در مغزهای خود جا داده اند. کسی که مُرد در گور دوباره زنده گردد، و دو فرشته یکی «نکیر» و دیگری «منکر» با گرزهای آتشی بدست بسر او آیند و پرسشهایی با زبان عربی کنند: «من ربک؟ من نبیک؟». که باید به هر پرسش پاسخ دهد، و گرنه گرزهای آتشین بسرش فرود خواهد آمد. کسی که گناهکار است گور او را خواهد فشرد. روز رستاخیز همگی از گور خواهند برخاست و در یک بیابانی گرد خواهند آمد، خدا به روی کرسی خواهد نشست، پیغمبران از اینسو و آنسو صف خواهند کشید. گناه و صواب

(ویراینده)

^۱ - پتیاره = بلا

^۲ - میانجی = شفیع، واسطه میانجیگری = شفاعت، وساطت (ویراینده)

هر کس در ترازو کشیده خواهد شد، پیغمبران هر یکی به «امت» خود میانجی خواهد بود، سپس از روی پل باریک و برنده «صراط» گذشته، یکدسته به بهشت خواهند رفت و یکدسته به دوزخ خواهند افتاد.

و - در دین چنانکه مردم خدا را می‌شناسند باید آیین او را (درباره گردانیدن جهان) نیز شناسند. شناختن خدا بی شناختن آیین او سودی ندارد. لیکن مسلمانان از آیین خدا ناآگاهند، و بیشتر باورها و کارهاشان به آخشیج آن آیین می‌باشد و من اینک مثالهایی را مینویسم:

(۱) این جهان از روی یک سامانی می‌گردد و هر کاری در آن نتیجه کار دیگری می‌باشد که هیچ

چیزی بی شُوند^۱ نتواند بود. لیکن مسلمانان همیشه در پی کارهای بی شُوند و بیرون از آیین می‌باشند.

مثلاً به بیماری با دعا درمان میکنند، برای پیشوایان خود «معجزه» یا «کرامت» می‌شمارند، به بازگشت عیسی، و پیدایش امام ناپیدا، و زندگانی جاوید خضر که همه بیرون از آیین جهان است باور میدارند، و اگر شما ایرادی گیرید چنین پاسخ دهند: «از قدرت خدا چه بعید است؟». از گمراهی این نمی‌دانند که خدا برای توانایی خود مرزی، و بُهر کارهایش آیینی گزارده است. «نه هر چه تواند بود باید بود».

(۲) این جهان همیشه در پیشرفت است. پیشرفت یک بند برجسته ای از آیین جهان می‌باشد و باید

هر زمان نیکیهایی دیگری در آن پیدا شود. ولی مسلمانان وارونه این را می‌شناسند و در نزد آنان گذشته از اکنون و آینده بهتر می‌بوده. در سایه همین ناهمبستگی که به زمان خود ارج نمی‌گذرانند و همیشه در اندیشه گذشته می‌باشند، و این یکی از شُوندهای پس ماندن ایشان می‌باشد.

(۳) این خواست خداست که هر چند گاه یکبار جنبش خدایی رخ دهد و یک راه رستگاری به

روی جهانیان باز گردد و گمراهیها از میان رود. لیکن مسلمانان آنرا با اسلام پایان یافته می‌شمارند و بیخردانه دست خدا را بسته میدانند. اگر میلیونها سال نیز بگذرد دیگر خدا به جهان نخواهد پرداخت.

(۴) در حال آنکه درباره زمان، آن باور را می‌دارند و درباره جنبش های دینی چنین می‌پندارند،

می‌بوسند^۲ در آخر زمان عیسی از آسمان فرود آید، و یا مهدی پیدا شود و جهان ناگهان به رنگ دیگری افتد. آنچه را که آیین خداست نمی‌شناسند و از پندار خود چنین نادانیها پدید آورده اند.

اینها شش رشته گمراهیهای مسلمانانست. اینها هر یکی گمراهی بزرگ و ریشه دار دیگری می‌باشد. اینها هر یکی بدتر و زیان آورتر از پرستش لات و هبل است.

اینها نادانیهایست که مایه ویرانی جهان و پستی توده ها تواند بود. دین که آدمیان نیازمندند برای جلوگیری از اینها و مانند اینهاست.

از آنسوی انبوه مسلمانان به اینها گرفتارند. اینها نادانیهای مشایخ جامع ازهر و علمای نجف می‌باشد. بماند آنکه مردم عامی با گمراهیهای فراوان دیگری دچارند. بماند آنکه چند رشته بدآموزیها و گمراهیهای بزرگ دیگری - از شیعیگری، باطنیگری، صوفیگری، خراباتیگری، فلسفه یونان، علی اللهیگری، بهاییگری - در کشورهای مسلمانان و

^۱ - شُوند = سبب، علت (ویراینده)

^۲ - بوسیدن = انتظار داشتن (ویراینده)

در میان ایشان رواج میدارد و هر گروهی یکی از آنها را کیش خود می‌شناسد. بماند آنکه در سالهای آخر، مادیگری از اروپا رو بشرق آورده و در میان مسلمانان رواج یافته و امروز انبوه درس خواندگان (از میان ملایان نیز) بیدین و مادی میباشند. چیزی که هست پاره ای از آنان آشکاره بیدینی نشان میدهند ولی بسیاری با همه بیدینی از دین نیز دست بر نمی دارند و با یک باورهای سستی، دو دل و درمانده روزگار می گزارند.

۲ - مسلمانان تن به زبونی داده اند.

بدتر از همه زبونی و خواری مسلمانانست. امروز مسلمانان در هر کجا که هستند (جز از ترکیه) در زیر دست اروپاییانند و به این خواری و زبونی تن در داده اند و کسی از آنان در اندیشه آزادی نیست. روشتر گویم: امروز مسلمانان از آنکه یک کشور آزادی بنام اسلام باشد چشم پوشیده اند، و چنان آرزویی را هرگز در دل‌های خود نمیدارند. بلکه راستی آنست که امروز میانه مسلمانی و دلبستگی به آزادی جدایی افتاده و مسلمانان در هر کشوری که هستند به دو دسته اند: یکدسته آنان که در آرزوی آزادی کشور و سرفرازی توده خود میباشند، و در آن راه میکوشند، ولی اینان از دین رو گردانند، دسته دیگری آنان که به دین پا بستگی میدارند (یا می نمایند^۱)، ولی دل‌هایشان از آرزوی آزادی و سرفرازی تهیست و با آندسته آزادیخواه، دشمن می باشند.

چرا چنین است؟. این یک تاریخچه می دارد که می باید به کوتاهی یاد کنیم: در پنجاه یا شصت سال پیش که دانشهای اروپایی و اندیشه های نوین اروپاییان در میان مسلمانان رواج یافت و در همه کشورها جنبشی بنام میهن پرستی یا مشروطه خواهی یا مانند اینها پدید آمد، ملایان یا پیشروان اسلام در همه جا آن اندیشه ها و جنبش ها را با دستگاه خود ناسازگار یافتند و در همه جا با آن اندیشه ها و جنبشها دشمنی نشان دادند، و در نتیجه این کارها جدایی به میانه دینداری و آزادیخواهی و میهن پرستی افتاد، و ملایان برای آنکه دستگاه خود را نگه دارند در همه جا به آن کوشیدند که پیروان خود را (که دین داران همانانند) از دلبستگی به کشور و توده و اینگونه چیزها به کنار گردانند، بلکه به دشمنی وا دارند، اینست تاریخچه آن جدایی.

راستی آنست که اسلام با حال امروزی جهان نه شاینده^۲ آنست که خود دارای کشور بزرگ آزادی بنام «جهان اسلام» باشد، و نه شاینده اینکه مسلمانان در کشورهایی که امروز میدارند آن دین را نگه دارند و کشور خود را به آیین آن آزادانه راه برند. بنیادگزاری های سیاسی اسلام (یا تشکیلات حکومتی آن) برای امروز نمی بوده و اکنون کشوری را با آن راه نتوان برد. از اینجاست که ناچار جدایی به میان می آید. کسانی که معنی آزادی و

^۱ - نمودن = نشان دادن (ویراینده)

^۲ - شاینده ؛ شایا = شایسته ، لایق (ویراینده)

جداسری^۱ یک کشور و ارج آن را میدانند و غیرت و مردانگی از گردن گزاردن به یوغ بیگانگان بازشان میدارد خواه و ناخواه از دین روی میگردانند، و از آنسوی ملایان و دیگران که از دین روگردانی نمی توانند یا نمیخواهند، ناچار میشوند که از آزادی و جداسری و میهن پرستی و اینگونه چیزها چشم پوشند، برای آنکه دین خود را نگه دارند به زیردستی بیگانگان خورسندی می نمایند.

اگر شما جستجو کنید و نیک اندیشید امروز مسلمانان (دینداران ایشان) در هر کجا که هستند و هر نژاد که میدارند، آرمانشان آنست که به مسجدهای آنان پاس گزارده شود، راه مکه به روی آنان بسته نگردد، گنبدها (یا به گفته خودشان مشاهد متبرکه) به حالی که بوده و هست بازماند، به روز آدینه و عیدهای اسلامی ارج گزارده گردد، در رادیو شب یا بامداد قرآن خوانده شود، گاهی کسانی از اروپاییان گفتارهایی در ستایش اسلام و بنیادگزار آن بنویسند. همین چند چیز است که آرمان مسلمانان دیندار می باشند، و با همین چند شرط همگی آنان به زیردستی هر دولتی از اروپایی و آسیایی آماده می باشند. این چیزی است بسیار آشکار که درباره اش بیش از این سخن نباید راند.

۳ - مسلمانان به نادانیهای خود می نازند.

چنانکه گفتیم باورهایی که مسلمانان امروزی میدارند و دین، آنها را می شمارند (چه درباره خدا و چه درباره برانگیخته، و چه در زمینه زندگانی، و چه در زمینه آن جهان) همه کج و همه نادانی است، و همین نادانیهاست که از پیشرفت بازشان داشته و بدینسان خوار و زبونشان گردانیده. از آنسوی چنانکه خواهیم گفت پیشرفت زمان، اسلام و دیگر دینها را در پس گزارده است. ولی مسلمانان اینها را نمی دانند. بلکه از ناهمی به همان نادانیهای خود می نازند و خود را در رستگاری پنداشته آرزو میکنند که اروپاییان به اسلام بیایند. اینان شنیده اند که اسلام چون برخاست مردم دسته دسته به آن دین گراییدند، میپندارند که اکنون نیز همان باید بود، بی آنکه بدانند نه اسلام آن اسلامست و نه زمان آن زمان می باشد. بارها دیده می شود که آخوند بچه های هوسمند به این آرزو افتاده اند که به اروپا رفته در آنجا به «تبلیغ اسلام» پردازند. بارها دیده می شود که کسانی با یک افسوسناکی میگویند: «آخر این اروپاییها چرا مسلمان نمی شوند؟!...».

بسیاری از ایشان همیشه امیدمندند که دیر یا زود، یکی از پیشوایان نیرومند اروپایی، مسلمان خواهد شد و به اسلام رواج خواهد داد. در جنگ جهانگیر گذشته که قیصر آلمان - تنها برای فریب مسلمانان - اسلامخواهی می نمود، مسلمانان با یک روی خندان و گشاده به یکدیگر مژده میرسانند و در همه جا هواداری از آلمان نشان میدادند. سپس که موسولینی و هیتلر پیدا شدند این بار امیدشان را به اینان بستند. در این جنگ که اکنون در کار

^۱ - جداسری = استقلال (ویراینده)

است و در آغاز آن آلمانها پیشرفت تندی میکردند، مسلمانان در همه جا، بیشترشان «هیتلرستایی» پیشه کرده بودند، و کسانی چنین میگفتند: «خدا او را برانگیخته است، خواهید دید مسلمان هم خواهد شد».

روزی مردی که از بازرگانانست و در هندوستان و روسستان نیز بوده بنزد من آمد، و در میان گفتگو ستایشها از هیتلر آغاز کرد و سپس گفت: «تنها یک چیز مانده و آن اینکه مسلمان شود و اسلام را به اوج عظمت خود برساند». این سخن نه آن بود که من پاسخی گویم. سزای این نادانی جز خاموشی نمی بود. ولی چون رشته را رها نکرده به سخنان پوچتر دیگری می پرداخت، برای جلوگیری گفتم: «هیتلر چگونه اسلام را به اوج عظمت برساند؟!» گفت: «قوه دارد، هر کاری تواند کرد». دیدم بدتر گردید. ناچار شده گفتم: «این گفتگو را به کنار گزارید».

شما خوانندگان همین را نیک اندیشید تا نمونه ای از نادانیهای مسلمانان بدست آید. ببینید چند ناهمی را با

هم آمیخته:

(۱) از هیتلر چون پیشرفتهایی شنیده، با یک امید بیجا و بیپایی، از این راه دور به آن میگرود و او را یک مرد خدایی می پندارد.

(۲) رواج دین را جز در سایه زور نمی داند و اینست آن را از هیتلر چشم میدارد.

(۳) در کیش خود که سراپا گمراهیست، کمی^۱ سراغ نمی دارد و آرزوی رواج آن را در اروپا میدارد.

(۴) از دشواریهایی که دانشها در برابر دین اسلام و دیگر دینها پدید آورده بیکبار^۲ ناآگاهست. جوانان مسلمان چون درس میخوانند و از دانشهای اروپایی آگاه میشوند، بیدین میگردند، و این آرزومند است که دانشمندان اروپا به دین اسلام آیند.

(۵) در همه کشورهای اسلامی جنبش پدید آمده و در همه آنها قانونهای اسلامی را به کنار گردانیده، با زور شورش و خونریزی قانونهای اروپایی و زندگانی اروپاییان را روان گردانیده اند، ولی این آرزو میکند اروپاییان، اسلام و قانونهای آن را پذیرند و در میان خود بکار بندند.

روز دیگری یکی از ملایان، همان سخن را درباره هیتلر میگفت و همان آرزو را درباره اسلام از سوی او مینمود. گفتم: شماره مسلمانان امروز بیشتر است یا در آغاز اسلام بیشتر میبود؟ گفت: «امروز صد برابر آن زمانست». گفتم: پس با اینحال چه شده که آن روز کشورگشایی میکردند ولی امروز زبون و زیردست دیگرانند؟! گفت: «امروز اسلام ضعیف است دیگر». گفتم: چرا ضعیف است؟! پس چرا مسلمانان آرزو با کمی توانا میبودند و امروز با بیشی ناتوانند؟! راز این چیست؟! از پاسخ درماند. گفتم: شما که اینها را نمی دانید بهتر است خاموش باشید و با این نادانیان به گفتگو نپردازید. سپس گفتم: شما اگر راز ناتوانی مسلمانان را با همه بیشتریشان نمی دانید ما میدانیم. آن روز سرچشمه اسلام صاف میبود و مسلمانان جز باورهای اسلامی را نمی شناختند و به روی آنها استوار میبودند و به آن جانفشانیها میپرداختند و با همه کمی شماره، شهرها میگشادند. ولی امروز چشمه اسلام تیره و گل آلود است و

^۱ - کمی = نقص، کمبود (ویرانده)

^۲ - بیکبار = بکلی، بناگاه (ویرانده)

باورهای اسلامی با صد گونه نادانی و گمراهی در هم آمیخته و مسلمانان گذشته از سستی باورهاشان از هم پراکنده و پریشان اند، و این است با همه بیشه شماره شان به هیچ کاری توانا نمی باشند و در زیر دست دیگران زندگی میکنند.

پس عیب در خود این اسلام است، در خود باورها و آموزا کهاست^۱. آیا هیتلر به اینها چاره خواهد کرد؟! آیا این کاریست که از دست او برآید؟!

اینها را که گفتم سر پایین انداخت، و دیگر ننشسته برخاست و رفت. اینهم نمونه دیگری از ناهمی مسلمانان، و از نازشی که آنان به گمراهیهای خود میدارند. همین نازش^۲ گذشته از آنکه خود نادانست این زیان را در پی میدارد که مسلمانان گمراهی خود را در نیافته به جستجوی رستگاری نمی افتند و به همان نازش، خواری و زبونی خود را فراموش میکنند.

۴ - مسلمانان در برابر هر نیکی و هر رستگاری می ایستند.

مسلمانان در سایه خوش گمانی و پشت گرمی که به گمراهیهای خود میدارند در برابر هر نیکی و هر رستگاری می ایستند و دشمنی و کارشکنی می کنند.

در این چهل و پنجاه سال دیده شد جنبش مشروطه یا سررشته داری^۳ توده که خود نتیجه پیشرفت جهان و نشان والاتری اندیشه هاست پدید آمد - چه در ایران و چه در عثمانی و چه در دیگر جاها - مسلمانان دشمنی نمودند و کار را به خونریزی رسانیدند. دبستانها و دانشکده ها برپا گردید، با آنهم بدخواهی و کارشکنی نمودند و صد پستی نشان دادند. اداره های ثبت اسناد بنیاد یافت، به بدخواهی برخاستند. تاریخ خورشیدی گزارده شد، گردن نگزاردند و به دشمنی پرداختند. از اینگونه چندان است که به شمردن نیاید.

بدتر از همه رفتار ایشان با جنبش پاکدینی^۴ است: امروز جهان گرفتار مادیگری^۵ گردیده که ریشه دین و خداپرستی و نیکی و پاکی و آسایش زندگانی و همه چیز را می کند. فلسفه مادی که با ریشه های ژرفی پدید

۱ - آموزا ک = تعلیمات (ویراینده)

۲ - نازش = افتخار، نازیدن (ویراینده)

۳ - سررشته داری = حکومت (ویراینده)

۴ - خوانندگان میتوانند برای آشنایی با اندیشه های پاکدینی کتاب «**ورجاوند بنیاد**» را بدست آورده و بخوانند. (ویراینده)

۵ - در زمینه مادیگری کتابهای «**در پیرامون روان**» و «**دین و جهان**» نوشته شادروان کسروی دیده شود. (ویراینده)

آمده، جهان را جز همین دستگاه سترسای^۱ مادی نمی شناسد، به خدا و روان و زندگانی دیگر و خرد که از پایه های دین می باشند باوری نمی دارد، آدمی را به پای جانوران برده نیکی پذیر نمی شمارد، زندگانی را نبرد و جهان را نبردگاه دانسته به هر کسی دستور میدهد که جز در بند خوشی خود نباشد. این گمراهی که نیرومندترین و بیم آورترین گمراهیست که جهان به خود دیده و از هر باره با دین و خواست آن ناسازگار است، ما درفش افراشته با آن می جنگیم و از هر باره پاسخها به آن می دهیم، و در چنین هنگامی می بینیم مسلمانان بجای آنکه خشنود باشند و با ما همراهی کنند، از در دشمنی در می آیند و به هر گونه کارشکنی میکوشند. چرا؟! برای اینکه این گفته های ما بنام «اسلام» نیست. برای آنکه جز از باورهای بیخردانه ایشانست.

بینید: کار یک دین به کجا کشیده است که پیروان آن با کوششهایی که در راه برانداختن بیدینی میروند، نبرد میکنند و به خود سزا می شمارند که به دشمنی و کارشکنی پردازند. شاید بسیاری از خوانندگان معنی این گفته ها و خواستی را که از آن در میانست ندانند، اینست آن را روشنتر میگردانم:

در اروپا چون از دویست و سیصد سال پیش جنبش دانشها پدید آمد، یکی از نتیجه های آن شکست دینها گردید و این با چند شُوند^۲ میبود:

(۱) میانه دانشها با آنچه در کتابهای دینی درباره زمین و آسمان و ستاره ها و مانند اینها گفته شده ناسازگاری هویدا گردید.

(۲) از پیشرفت دانشها فلسفه مادی پدید آمد و همگام آنها در همه جا رواج گرفت و این مادگرایی دشمن رویاروی دین و از هر باره آخشیج^۳ آن است. این فلسفه جهان را جز همین دستگاه سترسای مادی نمیشناسد و آدمی را با جانوران به یکرشته کشیده نیکی پذیر نمیداند و زندگانی را جز نبرد زندگان نمیشمارد.

(۳) در نتیجه رواج دانشها اندیشه ها پیش رفت و در سایه افزارهای نوین، زندگانی آدمیان رنگ دیگر گرفت، و این بود دینها پس ماند و آیینی که برای زندگانی میداشتند پس گردید.

از رویهمرفته اینها آن هوده^۴ پدید آمد که دین شکست خورد و خوار گردید و انبوه مردمان از آن روگردانیده به بیدینی گراییدند و آنان که باز ماندند (جز از برخی پیره زنان و مردان نافهم) سست باور و دو دل گردیدند. پیشوایان دینها خود را ناتوان یافته در جلو نایستادند. بلکه راه آن را باز گزارده خود را به کنار کشیدند. آشکاره باید گفت: دین «قاچاق» گردیده دینداران به این بس کردند که در این گوشه و آن گوشه نیمه نهانی

^۱ - سترسا = محسوس (ویراینده)

^۲ - شوند (بر وزن بلند) = دلیل، علت (ویراینده)

^۳ - آخشیج = ضد، نقیض (ویراینده)

^۴ - هوده = نتیجه (ویراینده)

روز گزارند، و به صد ایراد که به کتابهای دینی بلکه به بنیاد دین گرفته میشود خود را به ناشنیدن زده به پاسخی نپردازند. به آن ناسازگاریها که با دانشها در میانست ارجی نگزارند.

از صد سال باز دینها - چه جهودیگری و چه مسیحیگری و چه اسلام و چه دیگر دینها - در این حال میباشند و پیشروان آنها به این خرسندند که دستگاهی - اگر چه با صد خواری و زبونی باشد - در میانه برپا، و گروهی از ساده درونان و پیره زنان، و یا از نیرنگ بازان و تیره دلان که از دین سود می بردند، رو به آنان میدارند.

اگر شما جستجو کنید در اروپا بیشتر کشیشان، و در آسیا بیشتر ملایان، چون همان کتابهای مادیگری را خوانده و یا گفته های مادیان را شنیده اند خود بیدین و یا سست باورند. کشیشان و ملایان و حاخامان و دیگران با آنکه میدانند که دانشهای نوین با باورهای دینی آنان ناسازگار میباشد، و جوانان که درس بخوانند سست باور بلکه بیدین خواهند گردید، با این حال چون قاجاق و زبونند پسران و دختران خود را به دبستانها و دانشکده ها برای خواندن آن دانشها میفرستند.

در اروپا نتیجه و باختر و دیگر درفشداران بی دینی برخاسته اند و آن همه کتابها در مادیگری و بی دینی نوشته اند، تاکنون پاسخی از سوی کشیشان - پاسخی که ارزش دانشی دارد و در خور پذیرفتن باشد، داده نشده. در آسیا، در مصر، شبلی و سلامه موسی و دیگران آن همه کتابها به چاپ رسانیدند و تیشه ها به ریشه خداشناسی و دینداری زدند، علمای جامع ازهر و ملایان نجف جز این نتوانستند که خود را به ناشنیدن زنند و تنها در بند نگهداری دستگاه خود باشند.

همان جامع ازهر، و همان نجف و کربلا که کانون های دینی بشمارند، اگر یک شاگرد دبیرستانی به یکی از آنها رود و با علما و ملایان به گفتگو پردازد هر ایرادی گیرد و هر پرسشی کند پاسخی نخواهد شنید. اینست معنی آنچه میگوییم: دینها قاجاق گردیده.

کار خواری و بی ارجی دینها به جایی رسیده بود که یکدسته از نیکخواهان جهان، از کارل مارکس و دیگران، آنها را به زیان جهان شماره یکی از بایاهای^۱ خود را نبرد با آنها شناخته بودند. در اندیشه این نیکخواهان، دینها یادگار دوره های نادانی آدمیان و خود دنباله بت پرستیها و پندارپرستیهاست. در اندیشه آنان برانگیختگان مردان فریبکاری میبوده اند که از نادانی مردمان سود جسته یکرشته پندارهایی را به آنان یاد داده اند. اینان یکی از دلایلی به سخن خود این را شماره اند که در این زمان که روزگار دانش است دیگر کسی بر نمیخیزد و نمیتواند برخاست، دیگر کسی نامی از خدا و از دست داشتن او در کارهای جهان نمی تواند برد. بارها گفتارها نوشته میشد در این زمینه که دین و دانش قرنها با هم در نبرد می بودند و سرانجام دانش فیروز در آمد و همورد^۲ خود را بیکباره از میان برد.

^۱ - بایا = وظیفه ، واجب (ویراینده)

^۲ - همورد = حریف مبارزه (ویراینده)

در همین ایران گفتارها نوشته میشد درباره آنکه اروپا جایگاه دانش و خرد است ولی از آسیا همیشه «دین و خرافات و اوهام» برخیزد. نام دین چندان خوار شده بود که کسانی برای آنکه نافهم شمرده نشوند، بیدینی از خود به آشکار می آوردند. جدایی و ناسازگاری در میانه دین با دانشها تا اندازه ای میبود که کسی را گمان اینکه «دین با دانش همدوش است و هر دو یک نتیجه را دنبال میکنند» در دل نمیبود.

کوتاه سخن: در چنان هنگام زبونی دین، ما به خواست خدا درفش افراشتیم و در برابر مادیگری ایستاده به یکایک بدآموزیهای آن پاسخهای استوار دادیم و یکرشته آمیغهای^۱ بسیار ارجداری را روشن گردانیده این بازنمودیم که دین خود دستگاهی بالاتر از دانشهاست و بدینسان نام پاک آفریدگار را بلند گردانیده، زبان بیفرهنگان بستیم و ده سال بیشتر است^۲ که در این راه میکوشیم و به یاری خدا به همه گمراهیها فیروز درآمدم. ولی چه باید گفت به اینکه می بینی مسلمانان - آن توده در مانده و نادان - بجای آنکه از این کوششها و فیروزیهایی ما خشنود گردند، ناخشنودی مینمایند و ملایان به هرگونه دشمنی برمیخیزند. آن کاریست که به خواست خدا ما کرده ایم، و این کاریست که به انگیزش نادانی و گمراهی، اینان می کنند.

چنانکه گفته ایم اینان معنی دین را نمی شناسند و آن را به معنایی که ما میدانیم و نتیجه ای که ما از آن میخواهیم نمی خواهند، در اندیشه آنان دین یک دستگاهی برای نشان دادن شکوه و جایگاه پیغمبر اسلام و خاندان اوست.

اینان داستانهایی میدارند: «لولاک لولاک لما خلقت الافلاک»^۳. شیعیان نیز افزوده اند: «ولو لا علی لما خلقتک»^۴. به گمان اینان خدا جهان را به پاس پیغمبر اسلام و امام علی بن ابیطالب و خاندان ایشان آفریده، و دین جز برای شناختن آنان و جایگاههایشان، و پرداختن به آنان و بارگاههایشان نیست، و نتیجه نیز جز میانجیگری^۵ آنان در روز رستاخیز و رفتن به بهشت نخواهد بود.

اینست در اندیشه آنان اسلام به هر حالی می افتد بیفتد، جاویدان خواهد ماند، و آن نادانیها و گمراهیها که به دین راه یافته زیان نخواهد داشت، و از این زبونی و خواری که مسلمانان میدارند، باکی نیست.

این خود جُستاریست^۶ که آیا دین برای مردم است یا مردم برای دین میباشند. ما میگوییم: دین برای مردمست. ولی آنان این را نپذیرفته مردم را برای دین می شمارند. ما میگوییم: دین بُهر آنست که به مردمان شاهراه زندگانی نشان دهد و از آمیغهای سودمند جهانی آگاه گرداند و از گمراهی و پراکندگی نگاهشان دارد، و اینست میگوییم: دینی که گوهر خود را از دست داده و خود با گمراهیها و نادانیها در آمیخته، از میان رفته بشمار است. ولی آنان میگویند: دین برای آنست که مردمان «گرامی داشتگان» خدا را که پیغمبر اسلام و خاندان اوست

^۱ - آمیغ = حقیقت (ویراینده)

^۲ - شادروان کسروی کار خود را در نبرد با گمراهیها با انتشار نشریه «پیمان» در یکم آذر ۱۳۱۲ آغاز کرد. از آنزمان تا زمان نوشتن این کتاب در سال ۱۳۲۳

چنانکه شادروان گفته اند، بیش از ده سال میگذشته است. (ویراینده)

^۳ - اگر تو نبودی (ای محمد) آسمانها را نمی آفریدم. (ویراینده)

^۴ - و اگر علی نبود تو را (ای محمد) نمی آفریدم. (ویراینده)

^۵ - میانجیگری = شفاعت، وساطت (ویراینده)

^۶ - جستار = مبحث (ویراینده)

بشناسند و جایگاه آنان را بشناسند و بپذیرند، و همیشه نامهای آنان را به زبان رانده، مهر و دل بستگی نشان دهند و سرگذشت‌های آنان را زنده نگه داشته نگزارند کهن گردد، و گنبد‌های آنان را پرستشگاه گردانیده از دور و نزدیک آهنگ آنها کنند. اینست دین و نتیجه آن و بس.

از سخن خود دور نیفتیم. این دشمنی با هر نیکی و رستگاری که مسلمانان میکنند، خود زیان بزرگی از زیانهای این دستگاه اسلام نام مییابد، و از آنسوی این رفتار مسلمانان نتیجه باورهای دینی ایشان مییابد و یک چیزی بی ریشه و سرسری نیست. در نزد آنان، جهان هر چه بادا باد، باید نگزارند این دستگاه آلوده از میان رود، نگزارند افسانه مهرورزی خدا با گرامی داشتگانش بهم خورد.

۵ - سیاستگران این را افزاری برای خود ساخته اند.

زیان دیگر این دستگاه اسلام نام آنست که دولتهای بزرگ که در آرزوی جهانگیری میباشند و به توده های ناتوان و درمانده اسلامی چشم دوخته اند، این دستگاه را افزاری برای پیشرفت کار خود ساخته اند . در اینجا به سخن درازی نیاز هست (بلکه اگر کسی بخواهد همه گفتنیها را بگوید به یک کتاب جداگانه نیاز خواهد افتاد)، ولی من چون فرصت نمی دارم به کوتاهی خواهم کوشید.

این دولتها که در راه پیشرفت سیاست تنها به توپ و تفنگ و تانک بس نکرده از هر راهی پیش می روند و هر افزاری را بکار می برند، نیک می دانند که کیشهای گوناگونی که در میان مسلمانان رواج می دارد و امروز اسلام؛ نام آنها می باشد، گرفتاریهای بزرگی برای مسلمانانست، و رویهمرفته چند نتیجه بزرگی را به سود آنها در بر می دارد. زیرا:

- (۱) توده ها را از هم جدا گردانیده بجای یگانگی و همدستی، کشاکش و دشمنی به میان ایشان میاندازد.
- (۲) اندیشه ها را بسیار پست گردانیده مسلمانان را از پرداختن به زندگانی و همپایگی با اروپاییان باز میدارد.

(۳) دانش‌های اروپایی و جنبش‌های سودمندی که در میان اروپاییان پیدا شده (همچون مشروطه خواهی و میهن پرستی و مانند آنها) که به شرق نیز رسیده، در نتیجه برخورد با این کیشها و ناسازگاری با آنها از هُنایش^۱ می افتد.

چون اینها را نیک می دانند از اینرو پشتیبانی بسیاری از آن کیشها می نمایند، و پیداست که از اینجا نتیجه بزرگ دیگری نیز به سود آنها بدست می آید، و آن اینکه پیروان کیشها و پیشوایان ایشان چون آن دولتها را پشتیبان کیشهای خود می یابند رو به سوی آنان می گردانند و به زبردستی آنها به دلخواه گردن می گذارند. (ما همین را بارها در ایران دیده ایم که چون پای بیگانگان به این کشور میرسد ملایان و پیروان ایشان به شادمانی می پردازند).

به همین اندیشه است که اروپاییان در هر کجا که هستند به این کیشها آزادی میدهند و به پیشوایان آنها ارج می گزارند و در نهان و آشکار پشتیبانی نشان میدهند. از آنسوی شرق شناسان که یکدسته از کارکنان سیاسی دولتهای پیاپی درباره این کیشها کتاب می نویسند و به چاپ میرسانند، و در رخت جستجوهای بی یکسویانه و داوریهای تاریخی به استواری پایه هریکی میکوشند. چنانکه همین رفتار را درباره دیگر گمراهیهای شرقیان، از صوفیگری^۲ و خراباتیگری^۳ و مانند اینها می کنند و درباره آنها نیز کتابها نوشته پشتیبانها می نمایند.

مثلاً درباره صوفیگری کتابها نوشته چنین وا مینمایند که صوفیان مردان ژرف اندیشی میبوده اند و آمیغهایی را دنبال کرده اند در حالی که ما می دانیم که سرمایه صوفیان بیش از همه بافندگیها بوده، و آنگاه آموزاکیهای^۴ ایشان برای یک توده - بویژه در چنین روزگاری - زهر کشنده است. شگفت تر آنکه اروپاییان پایه زندگانی خود را به روی کوشش و جانفشانی گزارده اند که میبینیم چگونه می کوشند و چگونه با یکدیگر به جنگ و نبرد میپردازند، و در راه برتری به دیگران هزاران و صد هزاران جوانان خود را به کشتن داده افسوس نمی خورند. ولی در برابر شرقیان صوفیگری یا خراباتیگری را که پایه آنها خوار داشتن جهان و بی پروایی به زندگانی و سستی و تنبلیست به نیکی می ستایند. و یا به کیشها که نتیجه هریکی از آنها جز بازماندن از زندگانی نیست هواداری نشان می دهند. از همین جا شما به راز درون ایشان پی برید.

درباره اسلام نیز همانست. راستی را این دستگاه اسلام نام از هر باره به سود دولت های آزمند و جهانگیر می باشد. و گذشته از دیگر چیزها چنانکه گفتیم مسلمانان دیندار به زیستن در زبردست هر دولتی آماده اند. و تنها این میخواهند که در دین خود (یا بهتر گویم: در کیشهای خودشان) آزاد باشند. اینست ما دیدیم موسولینی در ایتالیا چون برخاست و آرزوی دست یافتن به برخی از کشورهای اسلامی میداشت خود را هوادار اسلام نشان میداد که باید گفت: مشق چوپانی این گله های پراکنده را میکرد. همچنین دولت ژاپون چون از سالهاست در

^۱ - هُنایش (بر وزن همایش) = اثر

^۲ - کتاب «صوفیگری» دیده شود.

^۳ - کتابهای «حافظ چه میگوید؟» و «در پیرامون ادبیات» دیده شود. (ویراینده)

^۴ - آموزاک = تعلیمات، آنچه آموزند (ویراینده)

آرزوی دست یافتن به برمه و جاوه و هند و چین و هندوستان می بود، خود را پشتیبان اسلام نشان میداد. او نیز مشق چوپانی میکرد.

مسلمانان در ژاپون فراوانند. ولی دولت ژاپون جز اندیشه سیاسی نمی داشت و هیچ گاه نشدنیست که روزی ژاپون یک دولت اسلامی باشد.

۶- این اسلام نام خدا را خوار می گرداند.

بدترین زیان این دستگاه اسلام نام(همچنین دیگر دینها و کیشها) آنست که نام پاک خدا را خوار میگرداند. یکرشته پندارهای بیبا و دستورهای بیهوده را - که نه با دانشها سازگار می باشد نه به زندگانی سودی می دارد - بنام «دین» یا «راه خدا» نامیده زبان بیدینان و بیفرهنگان را باز میگردانند.

امروز این یک جستار بزرگیست که آیا راستی را خدا به این جهان میپردازد؟. آیا به مردمان راهی مینماید؟. پیداست که دانشها چون بنیادشان مادیگریست، اینرا نپذیرفته اند و دانشمندان به این با دیده بیگانگی نگریسته اند.

چنانکه گفتیم امروز جهانیان بی دینند که به هستی خدا گردن نمیگزارند، چه رسد به داستان راهنمایهایش. ولی ما در اینباره به سخنان بسیاری برخاسته، به این دانشمندان مادی پاسخهای استوار داده این باز نموده ایم که باید هر چند زمان یک بار، جنبش خدایی در جهان پدید آید و شاهراهی برای زندگی به روی جهانیان گشاده شود.^۱ چیزی که هست این شاهراه که می گوئیم باید نه تنها با خرد و دانش سازگار باشد، خود والاتر از دانش بوده آموزگاری به خردها کند، و آنگاه آیین زندگی به مردمان آموزد و مایه آسایش جهانیان و آبادی جهان باشد. یک چنین دستگاه گرنامیه ایست که «راه خدا» یا «دین» توان نامید. اگر دین از سوی خدا میباشد باید چیزهایی والاتر از اندیشه های مردمان باشد.

آیا آموزاگاههای کیشها که بیشتر آنها به آخشیج دانشها و خرد هاست، و از آنسوی با زندگانی ناسازگار میباشد، و رویهمرفته آنها پندارهای پوچ و عامیانه و دستورهای بیهوده و بیخردانه است، سزاست که دین نامیده گردد؟! آیا این دستگاه زبون و قاجاق شاینده است که بنام خدا خوانده شود؟! آیا دین نامیدن اینها مایه روگردانی مردمان از دین نبایستی بود؟! آیا به خدا بستن اینها جز خواری نام پاک او هوده توانستی داد؟!.

اینست زیانهای بزرگ این دستگاه اسلام نام که فهرست وار شماردیم. اینها زیانهایست که از یکایک کیشها بر می خیزد و همه آنها در اینها همراهند. گذشته از زیانهای بدتر دیگری که برخی از کیشها به تنهایی میدارند. مثلاً کیش شیعی که اسلام ایرانیان همانست، زیانهای ویژه ای می دارد که اگر بشماریم خود داستان

^۱ - کتاب «ورجاوند بنیاد» دیده شود.

درازی خواهد بود.^۱ در این کیش کار نادانی به آنجا رسیده که حکومت را که هست و باید باشد «جائر» می نامند و مالیات دادن و به سربازی رفتن را حرام می‌شمارند و هیچ نمی‌اندیشند که نتیجه آن چه تواند بود. از آن سوی پولها بنام زکات و مال امام به ملایان که هیچ کاره جهانند می‌دهند. در این کیش باور چنین است که هرکسی که به زیارت کربلا یا نجف یا مشهد رود، یا در روضه خوانی اشک از دیده بارد، گناهان او آمرزیده شود. اینست دیده می‌شود بیشتر دینداران کسانند که به گران فروشی و انبارداری و پشت پا زدن به قانون و بی‌پروایی با کشور آلوده اند. بلکه کسانی از آنان دزد و ستمگر و کلاه بردار نیز هستند، و در سایه آنکه به کربلا می‌روند یا روضه خوانی بر پا می‌کنند با پیشانی باز و دل آسوده زندگی به سر می‌برند. از اینگونه زیانها از آن کیش بسیار توان شمرد.

^۲ - کتاب «بخوانند و داوری کنند» دیده شود.

گفتار دوم :

بها نه هايكه مسلمانان مي آورند.

اين زيانها كه شمردنه ميشود مسلمانان در برابر آنها بهانه هايي مي دارند كه بي هم مي آورند. به اين معني يك بهانه اي را مي آورند، و چون شما به آنان پاسخ داديد بهانه ديگر را پيش ميكشند، و همچنان تا يكايك بهانه ها را به ميان آورند. ما در اين چند سال اين بهانه ها را نيك آزموده ايم و اينست كه آنها را يكايك ياد كرده پاسخ هر کدام را مي نويسيم:

۱- اگر مردم بدند گناه دين چيست؟!

بارها ديده ايم كه ما چون از درماندگي مسلمانان و از پراكندگي و گمراهي آنان سخن ميرانيم به پاسخ برخاسته چنين مي گويند: «اگر مردم بدند گناه دين چيست؟». اين نخست بهانه ايشانست.

مي گوييم: مردم هميشه بدند و دين بئر همين است كه مردم بد را نيك گرداند. اينكه يك ديني پيرون خود را به نيكي و به همدستي نمي تواند آورد همين نشان بهم خوردن آن ميباشد. دين اسلام هنگامي كه پيدا شد مردم عرب بي دين و بت پرست مي بودند و بديهاي بسيار مي داشتند. اسلام آنان را به خداشناسي آورده از بدي ها دور گردانيد. يك ديني چنين بايد بود. نه آنكه نامش دين باشد و پيروانش در توي گمراهي ها و نادانيها و بديها دست و پا زنند.

آنگاه زيانهايي كه در اين كتاب شمرديم بسياري از خود دينست. از خود دينست كه كيشهاي گوناگون پيدا كرده و پراكندگي به ميان پيرون خود انداخته. از خود دينست كه پر از گمراهيها و نادانيها گرديده و مغزهاي پيرون خود را با باورهاي پست و بيا پُر مي گرداند. از خود دينست كه زمانش گذشته است و با زندگاني امروزي نمي سازد. و اينست پيروانش ناچارند كه يا آن را ننگه داشته از آزادي و گردن فرازي چشم پوشند و يا آن را رها كرده در بند آزادي و سر افرازي باشند. از خود دينست كه چه دربار خدا و جهان آينده و چه در زمينه زندگاني و بهرمندي از خرسندي و آسائش، آموزاكيهاي پوچ و بي ارجي را در بر مي دارد. پس از همه: از خود دينست كه پيرون را وا ميدارد در برابر هر نيكي و رستگاري بايستند و با هر كوششي و جنبشي كه بنام دين آنان نيست دشمني كنند.

شما چنين انگاريد كه امروز مسلمانان به تكان آمده اند و مي خواهند نيك باشند و از بديهايي كه يكايك شمرديم دوري گزينند. چكار توانند كرد؟! آيا جز اينست كه بايد از اين كيشهايي كه مي دارند و اسلام ناميده ميشود چشم پوشند؟! آيا جز اين راه ديگري پيش توانند گرفت؟!.

در این زمینه راستی آنست که مسلمانان از گیج سری آلودگیهای دین خود را نمی دانند و از اینکه آن دین گوهر خود را از دست داده و آنگاه زمانش گذشته ناآگاهند. هر گروهی از آنان در حال آنکه با یک کیش پر از گمراهی و نادانی بسر می برند و در برابر پیشرفت زمان درمانده و پس افتاده میباشند، همیشه اسلام پاک و زمان آن را بدیده میگیرند^۱ و ناآگاهانه خود را از پیروان آن اسلام و در زمان او میپندارند.

آنگاه چون معنی دین را نمی دانند چنین می پندارند که دین چون در نخست پاک میبوده و بنیاد استوار می داشته سپس به هر حالی افتاد افتاده و هر گونه آلودگی یافت یافته. اینها زیانی نخواهد داشت.

راستی هم دینی که برای نشان دادن شکوه و بزرگی چند کسبست و نتیجه دیگری از آن بیوسیده^۲ نمی شود به هر حالی که افتد زیانی نخواهد بود. آن کسان کارهای خود را کرده اند و جایگاه خود را می دارند. از آلودگی که دین پیدا کرده به آنان برخوردی نخواهد بود.

برای آن که این سخنان نیک روشن گردد باید مثلهایی یاد کنیم: صوفیگری یکی از گمراهیهای ریشه دار و بزرگیست که اسلام با آن دچار گردیده. بارها دیده شده که ما چون یاد آن کرده و ایراد گرفته ایم، کسانی با تندی به پاسخ برخاسته گفته اند: «از صوفیگری به اسلام چه؟! صوفیگری از روم آمده و خود با اسلام مخالف بوده».

ما می پرسیم: شما کدام اسلام را می گوید؟! این که می گوید: «از صوفیگری به اسلام چه؟!». کدام اسلام را میخواهید؟! اگر آن اسلام نخست را که ما سخن از آن نمی رانیم، شما نیز از آن بیگانه و دور میباشید. اگر اسلام امروزی را می خواهید، این اسلام با صوفیگری بهمستگی نزدیک میدارد. صوفیگری اگر هم تخمش از روم آمده در جهان اسلام رویش پیدا کرده و ریشه دوانیده و شاخه ها و برگها یافته. رویشگاه او جز جهان اسلام نبوده و همیشه هزاران و صد هزاران کسان از مسلمانان صوفی بوده اند و هستند. سران صوفی همیشه سخن از قرآن رانده و دلیل به گفته های خود از آن آورده اند، بدآموزیهای صوفیان در میان مسلمانان چندان پراکنده شده که کمتر کسی یکرشته از آن بدآموزیها را در مغز نداشته است.

همینست حال خراباتیگری: این گمراهی که بنیادگزارش خیام و حافظ بوده اند یکسره از اسلام جدا بلکه به آخشیج آن می باشد و با این حال با اسلام امروزی در هم آمیخته است و بدآموزیهای آن جا در دلها برای خود باز کرده. ببینید ناتوانی یک دین تا به کجاست که با چیزهایی که جز بی دینی نمی باشد سازش می کند و آمیخته میگردد.

ما دیدیم از پنجاه سال باز که شرق شناسان هاپهوی درباره خیام راه انداختند، انبوه مسلمانان رو به شعرهای سراپا بدآموزی او آوردند و رباعیهای او به زبانهای ترکی و عربی نیز ترجمه گردید و در میان همه مسلمانان پراکنده شده رواج یافت.

^۱ - بدیده گرفتن = در نظر گرفتن (ویراینده)

^۲ - بیوسیدن = منتظر بودن (ویراینده)

اینها نمونه هایی از آلودگیهای باورهای مسلمانان است. با اینحال آیا جای آنست که کسانی بگویند: «اگر مردم بدند گناه دین چیست؟!». «دینی که بدینسان آلوده و آمیخته با گمراهیها و نادانیها می باشد؟!».

همه چیز بماند: ما امروز در ایران از پیروان اسلام یک نادانی می بینیم که اگر از وحشیان آفریکا شنیده بودیمی به آسانی باور نکردیمی. در نزد گروه شیعه حکومت (یا سررشته داری کارهای توده) از آن امام ناپیداست^۱ و در نبودن او مجتهدان (بویژه مجتهدان نجف) جانشین میباشند. اینست هر شیعی باید به یک مجتهدی سرسپارد و جز به گفته های او گردن نگزارد. زکات و مال امام (که مالیات اسلامی بوده) به او پردازد. از این رو پادشاه و یا حکومتی را که در کشور است «جائر» شناسد و مالیات پرداختن و به سربازی رفتن و هرگونه یاوری را به آن حکومت گناه داند و تا تواند از دشمنی باز نایستد. درحالیکه آن علمای نجف در بیرون از کشور می زیند و کمترین دستی در کارهای حکومتی نمی دارند، و هیچگونه پاسخدهی برای خود نمی شناسند و اگر مردم گرد آیند و آنان را به حکومت خوانند بیگمان نخواهند پذیرفت. خود همان مجتهدان پاسخده کارهای کشور، دولت را می شناسند، و همان پیروانشان چاره هر پیشآمدی را از دولت چشم می دارند. اگر دزدی شبانه به خانه یکی از ایشان بیاید و اندک کاجالی^۲ ببرد، بامدادان به کلانتری شتافته به داد و فریاد پردازد.

شما نیک اندیشید که اینان تا چه اندازه نادان و پستند و آن باورهاشان تا چه اندازه زورگویی و بیشرمیست. آنهم پیشوایانشان که خود را به گوشه دوری در بیرون کشور کشیده میگویند: به آن حکومتی که اداره ها برپا میکند و سپاه و پاسبان و ژاندارم گرفته کشور را راه می برد، مالیات پردازید، و به ما که هیچ کاری نمی کنیم و نخواهیم کرد و پاسخده هیچی نیستیم پردازید.

نیک اندیشید که در این زمان که توده ها با یکدیگر سخت ترین نبرد را می کنند و هر توده ای جان و داراک^۳ خود را در اختیار دولت می گذارند، یک توده ای با چنین اندیشه ای حالش چه تواند بود؟! آیا جز از زبونی و بدبختی سرنوشت دیگری تواند داشت؟!.

پس از همه: نیک اندیشید که این نادانی و گمراهی رسوا بنیاد کیش شیعی می باشد، نه آنکه مردم بسر خود گرفته باشند.

کسانی که میگویند: «اگر مردم بدند گناه دین چیست؟!» باید این و مانند این را به آنان یادآوری کرد. باید یادآوری کرد که اسلام امروزی اینهاست.

^۱ - از آن امام ناپیداست = مال امام ناپیداست ازانیدن = مالک شدن ، تملک (ویراینده)

^۲ - کاجال = اسباب و اثاث خانه (ویراینده)

^۴ - داراک = مال ، آنچه دارند (ویراینده)

۲ - مردم دین را بکار نمی بندند.

یک بهانه دیگر همینست. پس از آنکه از پاسخ شما در ماندند، تو گویی آن گفته ها را نشنیده اند، بیکبار چنین گویند: «مردم به دین عمل نمی کنند، اگر عمل کنند همه کارها درست میشود».

میگوییم: این سخن راست نیست. مسلمانان به هر چه باور می دارند (و می توانند بکار بست) بکار می بندند: نماز می گزارند، روزه می گیرند، قرآن می خوانند، مسجد می سازند، در هر شهری گنبدهایی برپاست و زیارت می کنند، خمس و زکات می پردازند، به مکه می روند. همه چیز را فراموش کرده، از همه سرفرازیها چشم پوشیده اینها را بکار می بندند.

در این سالهای جنگ و گرفتاری ما دیدیم مسلمانان از رفتن به مکه چشم پوشیدند و به هر دشواری می بود خود را به آنجا رسانیدند.

پارسال دولت ایران آگاهی داده بود که ایرانیان به مکه نروند و ما دیدیم که گوش ندادند و چنانکه سپس دانسته شد شش هزار تن قاچاق و پنهان رفته، و با دشواریهای بسیاری خود را به مکه رسانیده بودند.

در ایران شیعیان از روی باورهای خود روضه می خوانند، سر می شکنند، سینه می زنند، زنجیر می زنند، مرده های خود را از گور بیرون آورده برای قم و عراق بار می کنند. خود را در دیده بیگانگان رسوا گردانیده، دست از این کارها بر نمی دارند. حاجیها و مشهدیها چون از روی کیش خود دولت را «غاصب» دانسته اند، با صد نیازی که به دولت می دارند با آن دشمنی می نمایند که تا می توانند از دادن مالیات و از فرستادن فرزندان خود به سربازی باز می ایستند، به قانون ارج نگزارده شکستن آن را مایه سرفرازی می دانند.

همه این کارها را از روی دستور دین می کنند، پس شما چگونه میگویید: «مردم عمل نمیکنند»؟! آری از زمانی که دانش های اروپایی رواج پیدا کرده در هر کجا دسته هایی از مسلمانان از دین رو گردانیده اند و به دستورهای آن کار نمی بندند، و همین نشان ناتوانی دین و دلیل راست بودن گفته های ماست. همین می رساند که دین نیروی خود را از دست داده، در برابر گمراهیها پایداری نمی تواند. به هر حال بکار بستن دستورهای دینی عنوانی در دست شما نباید بود. زیرا دیگران که آنرا بکار می بندند بدتر و آلوده تر از اینانند، و زیانهایی که ما یکایک شمردیم خود نتیجه پابستگی به دین و بکار بستن دستورهای آن می باشد.

این خود داستان شگفتی است که ما به ایشان از نادانیها و گمراهیهایی که در خود کیشها جا گرفته و از بدیهایی که مسلمانان گرفتار شده اند سخن می رانیم، آنان خود را به نافهمیدن زده می گویند: «مردم عمل نمیکنند. اگر عمل کنند همه کارها درست می شود». این را می گویند و هیچ نمی فهمند که پاسخ ایرادهای ما نیست. نمی فهمند که چون نادانیها و گمراهیها از خود کیشها و در خود آنهاست، مردم هر چه بیشتر بکار بندند، بدتر خواهد بود و زیانها فزونتر خواهد گردید.

می دانیم کسانی خواهند گفت: خواست ما آن دستورها نیست که دین درباره راستگویی و درستکاری و نیکو کرداری داده. آن دستورهاست که آرزومندیم مردم بکار بندند و از آنهاست که نتیجه می طلیم.

می گویم: مگر دین تنها این دستورهاست؟! کیشهای گوناگونی که شما میدارید و اسلام می نامید، بنیاد آنها چیزهای دیگر است. چنانکه باز نمودیم چند رشته نادانیهای بزرگی در بنیاد اسلام کنونی خوابیده، گذشته از نادانیهای دیگری که هر کیشی جداگانه می دارد. شما که میخواهید مردم دین را بکار بندند پیداست که پیش از همه این نادانیها را بکار خواهند بست (و اکنون می بندند).

آنگاه مگر زندگانی تنها با راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری راه افتد؟! مگر به دستورها یا داناکهای^۱ دیگری نیاز نمی باشد؟! مردمی که مردگان را دست دارنده در کارهای جهان میشناسند، و خدا را همچون پادشاه خود کامه زودرنجی در بالای آسمان می پندارند، و آیین خدا را شناخته گذشته جهان را بهتر از آینده اش میشمارند، برای نیکی جهان چشم براه فرود آمدن عیسی یا پیدا شدن مهدی می دوزند، مردمی که آلوده چنین نادانیهای پست می باشند از راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری به چه نتیجه ای توانند رسید؟! مسلمانان اگر هم راستگویی و درستکاری نمایند داستانهای آن بردگان زبردست و زبون خواهد بود که در میان خود راستگو و نیکوکار باشند و بیش از این نتیجه در دستشان نخواهد بود.

پس از همه اینها، من می پرسم: چرا مسلمانان راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری را بکار نمی بندند؟! چرا پابستگی به اینها نمی نمایند؟! اگر شما راز این را نمی دانید، ما می دانیم. در این دستگاه اسلام نام، به راستگویی و درستکاری و مانند آنها ارج گزارده نشده و نمی شود، و امروز در میان مسلمانان سخن بسیار کم از آنها به میان می آید. بلکه در این اسلام، در هر کیشی از آن، چیزهایی هست که راستگویی و مانند آن را از کار انداخته است.

در جایی که دین برای رفتن به بهشت است و اینکار هم با خواندن نماز و گرفتن روزه و رفتن به مکه یا کربلا و مانند اینها انجام تواند گرفت، چه نیازی بر راستگویی و درستکاری میماند؟! روشن تر گویم: امروز مسلمانان دین را برای نیکی زندگانی و سرفرازی در میان توده ها نمیخواهند تا به راستگویی و مانند آن ارج گزارند. بلکه در اندیشه آنان دین خود دستگایست که باید مسلمانان به هر پستی و سرافکنندگی گردن گزارده آن را نگه دارند. چنانکه گفته ایم: آنان دین را برای مردم نمی خواهند. مردم را برای دین می خواهند.

شنیدنیست که روزی با ملایی در گفتگو می بودیم و من نادانیها و گمراهیهای مسلمانان را میشماردم و میگفتم اینهاست که مایه بدبختی توده ها گردیده. ملا همین بهانه را آورده پاسخ داد: «با اینها نیست. مردم عمل نمی کنند!». گفتم چگونه عمل کنند؟! دینی که چند راه پیدا کرده کدام یکی را گیرند و کدام یکی را بکار بندند؟! گفت: «هر کس در هر عقیده ای که هست عمل کند». گفتم: همین کار را می کنند و هر کسی به هر چه باور می دارد بکار می بندد. ولی این، دین نتواند بود. دین برای آنست که مردمان را از پراکندگی باز رهند و به یک راه آورد. اگر کار اینست که هر که هر چه پنداشت و با دلخواه خود سازگار یافت بکار بندد پس به دین چه

^۱ - داناک = معلومات، آنچه داند (ویرانده)

نیاز میبوده؟! آنگاه با این حال شما را به بت پرستان دژفهم^۱ آفریقا چه ایراد است؟! چرا آنان را بی دین میخوانید؟! مگر نه آنان هر گروهی هر چه میپندارند بکار می بندند؟!.

۳- اینها که در اصل دین نبوده.

اینهم بهانه دیگریست که آورند. مثلاً شما که پراکندگی مسلمانان را ایراد می گیرید، پس از آنکه از هر پاسخی درماندند، این بار سنگر عوض کرده چنین گویند: «اینها که در اصل دین نبوده»، یا «اصل دین که چنین نبوده».

می گویم: شما را با گوهر دین چکار است؟! شما کجا و گوهر دین کجا؟! دین هر مردمی همانست که می دارند و بکار می بندند. دین رخت نیست که دو دست باشد: یکی پاکیزه که در بغچه نگه دارند و دیگری چرک آلوده که به تن کنند. همین پاسخ بهترین نمونه از نافهمی ایشان در زمینه دینست. اینان دین را برای زندگانی نمی خواهند و از آن نتیجه ای در زمینه زندگانی نمی طلبند. اینست آلودگیهای دین و زیانهای آنرا بدیده نمی گیرند.

داستان بسیار شگفتنیست: دینی که پر از گمراهیها گردیده، پراکندگی به میان مردمانش افتاده، صد خواری و پستی رخ داده، همه اینها را هیچ می شمارند و به خود دلخوشی می دهند که گوهر دین پاکیزه بوده. این به آن می ماند که خانواده ای در یک کاخ ویرانه و درهم شکسته ای میشینند و با مار و رتیل و با خاک و زبیل ساخته روز می گذرانند و به خود دلخوشی داده می گویند: «در نخست این کاخ چنین نمی بوده».

شگفت تر از همه کار شیعه است: هزار سال بیشتر است که این گروه از توده مسلمانان جدا گردیده اند، درباره «امامت» (یا خلافت) راه دیگری پیش گرفته اند و با توده مسلمانان جنگها کرده اند و خونها ریخته اند و اکنون در هر سو گنبدها برپاست، زیارتنامه ها آویزانست، شب و روز شیعیان چشم براه امام ناپیدا می باشند، در جهان دیگر رستگاری را جز با میانجیگری امامان نشدنی می شمارند، و اینها همه از «ضروریات دین» است و صد هزار کتاب درباره آن نوشته شده است - پس از همه اینها همین که از پاسخ درماندند برای آنکه شکست به خود راه ندهند، چنین می گویند: «اینها در اصل دین نبوده». آدم در می ماند چه پاسخی به اینان گوید! در می ماند که چه نامی به این نادانی دهد!

یکی نمی پرسد: اگر اینها در گوهر دین نمی بوده پس شما چرا گرفته اید؟! چرا آن همه خونها ریخته اید؟! چرا آن همه کتابها نوشته اید!؟

^۱- دژ فهم = بد فهم (ویرانده)

داستان اینان داستان آن چیت فروشت که دو نیم گز نگه داشتی: یکی درست در زیر دوشکچه گزاردی و دیگری نادرست که بدست گرفته با آن چیت فروختی، و اگر گاهی خرنده ای کم بودن چیت را فهمیده بر سرش آمدی آن نیم گز درست را از زیر دوشکچه در آورده نشان دادی و چنین گفتی: «بین این نیم گز درست است».

شنیدنیست که روزی در نشستی سخن از امام ناپیدا می رفت و ملایی چنین می گفت: «این از ضروریات دینست. هر که انکار کند مرتد شده، من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»^۱. سپس گفتگوی دیگری به میان آمد و ملا چنین گفت: «من نمی دانم این فرنگیها چرا به اسلام نمی آیند؟!». یکی از باشندگان^۲ برای ایراد چنین پاسخ داد: «بسیاری از فرنگیها می خواهند به اسلام بیایند، ولی درمانده اند که آیا سنی شوند یا شیعی باشند، شیخی گردند، یا متشرع شوند، با صوفیگری چه رفتاری پیش گیرند... اینها جلوشان را گرفته است» ملا شتابزده گفت: «هیچ کدام از اینها را نگیرند. اصل اسلام را بپذیرند». پاسخ دهنده گفت: «پس پیدا است که اصل اسلام جز این کیشهاست، و من نمی دانم آن در کجاست؟! آنگاه پس چرا خود شما آن را ننگرفته اید؟! شما در همین نشست می گفتید داستان امام زمان از ضروریات دینست و کسی که آن را نپذیرد مرتد از جهان رفته و حدیث برای ما می خواندید. پس کنون چگونه می گوئید که فرنگیان اصل اسلام را بپذیرند؟! اگر یک فرنگی مسلمان شود ولی امام ناپیدا را نپذیرد آیا شما او را مسلمان درست خواهید شناخت؟! بیچاره ملا از پاسخ درماند و به یک جمله هایی پرداخت که جز چرند بافی شمرده نمی شد.

روزی با دیگری گفتم: اگر کار اینست که دین تنها گوهرش پاک باشد و پس از آن به هر حالی افتاد بیفتد و هر آلودگی یافت بیابد، پس شما چه ایرادی به دینهای زرتشتی و جهودی و مسیحی می دارید؟! مگر آنها گوهرشان پاک نبوده؟! چه جدایی میانه اسلام با آنها توان گذاشت؟! چه شده که آنها آلوده گردیده بودند و از میان بروند، و این اسلام با صد آلودگی همچنان بماند و جای ایراد نباشد؟!.

^۱ - کسیکه مرد و امام زمانش را شناخت نادان از جهان رفته است. (ویراینده)

^۲ - باشندگان = حاضران (ویراینده)

۴ - دین را به اصلش باز گردانیم.

گاهی نیز گامی بالاتر گزارده چنین گویند: «دین را به اصلش باز گردانیم» یا «دین را اصلاح کنیم». اینهم سخنیست که از زمان سید جمال الدین اسدآبادی پیدا شده به زبانها افتاده. این نیز بهانه دیگری در دست آنان گردیده.

می باید گفت:

نخست: این بهانه ای بیش نیست و کسی از ملایان تا کنون این نکرده که از کیش خود چشم پوشد و در پی شناختن و شناساندن گوهر دین باشد. وهابیان که در آن راه گامهایی برداشته اند اینان را بیرون از دین می‌شمارند.

دوم: بازگرداندن دین به گوهرش نکاریست که هرکسی بتواند. باید از آنان پرسید: دین را که از گوهرش بیرون برده است که شما باز گردانید؟! شما مگر به این «دین فرعی» یا «فرع دین» به دلخواه آمده بودید که به دلخواه بیرون روید و «اصل را بگیرید؟! شما اگر اصل دین را میشناختید و توانید شناخت چرا از نخست آنرا نپذیرفته اید؟! آیا نه آنست که شما گمراهیهای را با فهم خود دین شناخته پذیرفته اید؟! و این پس از گفتن ماست که می دانید گمراه بوده اید؟! با این حال چگونه می خواهید اصل دین را پیدا کنید؟! مگر فهم خود را عوض کرده اید?!»

چنان گستاخانه می گویند: «دین را به اصلش باز گردانیم» که تو گویی سخن از آب خوردن می رانند. تو گویی دو چیز است در برابر چشم ایستاده: یکی اصل دین و دیگری فرع آن، و اینان چون می بینند فرع دین را که گرفته بودند راست در نیامده، می خواهند آنرا رها کرده این بار اصلش را گیرند. تو گویی کالایی از بازار خریده اند و «بدل» در آمده و می‌خواهند به فروشنده بازگردانیده یکی را که اصل باشد بگیرند.

اگر کسی بگوید: «فلان کوه را بردارم و به کنار گزارم» بیشتر گزافه نباشد تا گفتن اینان «دین را به اصلش باز گردانیم».

چنانکه گفتیم این سخن از زمان سید جمال الدین پیدا شده و این خود مایه آشفتگی بی اندازه در کار دین گردیده. از یکسو این بهانه دیگری در دست پیروان کیشها شده که چون می خواهند به روی نادانیهای خود ایستادگی نمایند یکی از بهانه ها همین را می آورند. این گریزگاهی برای ایشان گردیده که چون در برابر ایرادی در مانند بجای آنکه گردن به راستی گزارند و بی پای کیش خود را بپذیرند، میگویند: «اینکه از اصل دین نیست، باید دین را به اصلش باز گردانیم. اگر دین را به اصلش باز گردانیم همه این ایرادها رفع خواهد شد».

از یکسو نیز فریبکارانی این را دستاویز دیگری برای فریفتن مردم گرفته اند، و هر یکی یکدسته از کسانی را که اندک آگاهی از آلودگی مسلمانان می دارند با فریب بر خود گرد آورده اند واژه «مصلح» لقبی گردیده که بسیاری از ملایان هوسباز به روی خود گزارده اند.

در این چند گاه کسان بسیاری از اینگونه، در این گوشه و آن گوشه، برخاسته اند و «راه اصلاح» که آنان شناخته اند چند چیز است:

یکی آنکه هر کسی هر ایرادی گرفت بگویند این از اصل دین نیست. یک چیز را تا ایراد نگرفته اند از دینست، ولی همان که ایراد گرفته شد از دین نیست.

دیگری آنکه هر سخن نیکی هر کسی گفت بگویند این در اسلام نیز هست و یک آیه ای یا حدیثی پیدا کرده با زور گزارش^۱ با آن سازش دهند. اینان هر سخنی را از قرآن می فهمند به شرط آنکه کسی آنرا یکبار بگوید.

دیگری آنکه دانشهای نو را با قرآن و حدیث سازش دهند و چنین وانمایند که پیغمبر اسلام (و همچنین امامان شیعه) همه دانشها را میدانسته اند و در میان گفته های خود آنها را باز نموده اند.

اینست راه «اصلاح» دین که این «مصلحین» می شناسند. و شما چون نیک نگرید دین در دست آنان بازیچه ای گردیده که هر زمان رنگ دیگری به آن می دهند و هر زمان پینه دیگری به آن می زنند. شما اگر از یکی از آنان پرسید: «آن اصل دین که می گویی کدامست؟» آنرا یکبار برای ما بگو، پاسخی نخواهید شنید. زیرا در این باره هیچ گونه فهم و آگاهی در نزد ایشان نیست و به یک چیزی تا ایراد گرفته نشود و یا یک سخنی تا گفته نگردد آنان بیرون از دین یا در درون دین نخواهند شناخت.

یکی از اینان در عراق است که کتابی نوشته و چنین وانموده که پیغمبر و دوازده امام ستاره شناسی نو را می شناخته اند و آنچه را که گاليله و کپلر و نیوتن و دیگران با صد رنج پیدا کرده اند آنان می دانسته اند و هزار سال پیش در میان گفته های خود آنها را باز نموده اند، این را با آب و تاب بسیاری به رشته نوشتن کشیده و آیه ها و حدیثهای بسیار یاد کرده و کتابش بسیار شناخته می باشد.

آقای «مصلح» این ندانسته که هر برانگیخته ای از دانشها آن داند که در زمان اوست و آن نیروی خدایی یا فرهش^۲ جز در زمینه دین نتواند بود.

این ندانسته که اگر گفته شود پیغمبر اسلام همه چیز را می دانست، صد دشواری در زمینه قرآن و آیه های آن پدید خواهد آمد.

شنیدنیست که قرآن در داستان ذوالقرنین زمین را گسترده و هموار نشان می دهد^۱، (و آن روز دانسته مردم همین می بود)، و این آقای مصلح از آن چشم پوشیده آیه هایی را یاد می کند که گرد بودن زمین و گردش آن را به گرد خورشید باز می نمایند و ما نمی دانیم به این چه نامی دهیم.

^۱ - گزارش = تأویل، سخنی را از معنای راست خود بیرون بردن (ویراینده)

^۲ - فرهش = وحی (ویراینده)

یکی دیگر در تهران می بود. این هم هرچه شنیدی در اسلام جا برایش باز کردی. چون روزنامه ها به ورزش ارج بی اندازه گزارده گفتارها می نوشتند، او نیز در بالای منبر به ستایش پرداخته نماز را یک گونه از ورزش می شمرد. هنگامی که کنگره فردوسی برپا گردید و هابیهوی شاعر بازی در گرفت، او همراهی نشان داده بر منبر ستایش از سعدی و حافظ و خیام و مولوی مینمود و آیه از قرآن درباره شان می سرود^۲. چون از سالیان دراز در مصر و دیگر جاها سخن از مرده پرستی مسلمانان و اینکه بنیاد اسلام به آخشیج آنست رفته بود و سپس ما نیز در «پیمان» گفتارهایی در آن زمینه نوشتیم، او هم کتابی به نام «یکتا پرستی» به چاپ رسانید. زمانی که ما سخنانی درباره امام ناپیدا نوشتیم، او نیز به هوس افتاده و در پیش بسیاری از پیروان خود، او را انکار کرد. اینهاست نمونه هایی از کارهای آن مصلح.

شگفت آنکه اینان هیچ یکی از کیش خود دست بر نمی دارد و کسی را از خود رنجانیدن نمی خواهد. مثلاً همان مرد عراقی که خود را «المصلح الکبیر» می نویساند، هنوز شیعی است و تاکنون سخنی که شیعیان را برنجانند از او سر نزده. این مرد تهرانی همچنان شیعی می بود و همیشه خود را شیعی می خواند. از یکسو کتاب «یکتاپرستی» چاپ می کرد که چنین و آن امید از بنیاد اسلام آگاهست و یکدسته را خشنود گرداند، از یکسو کیش شیعی را که بنیادش به «صد تا پرستی» است رها نمی کرد. پیروانش دسته دسته به قم و مشهد و کربلا برای گنبدپرستی می رفتند. بلکه خود او به زیارت می رفت. امام ناپیدا را در میان یکدسته انکار می کرد و در میان دسته دیگر به گردن نگرفته می گفت: «من چنان سخنی نگفته ام، من شیعه ام».

چنان که گفتم از این عنوان «اصلاح» (یا بازگردانیدن دین به گوهرش) دو نتیجه خواسته می شود: یکی آنکه کیشهای خود را نگه دارند و این خود سپری در برابر آن کیشها باشد. این درست داستان آن چیت فروش و نیم گزهای دو گانه اوست و شما از همین جا پی به اندازه نادانی و بیچارگی آنان ببرید.

دیگری اینکه فریبکارانی با همین سخنان یکدسته را دلخوش گردانیده بسر خود گرد میآورند. میباید گفت: دکاندارانی میباشند که این را کالای نوینی می شمارند و بازارهای خود را با آن گرم میسازند. سالیان دراز از فرع دین نان خورده بودند، اکنون از اصل دین نان میخورند.

داستان اینان داستان آن شیر فروشی است که آب به شیر ریختی و فروختی و سوگندهای دروغ خوردی و چون زمانی گذشت و خریداران همه دانستند و او رسوا گردید، این بار آوازه انداخت که توبه کرده ام و از این پس جز شیر خالص نخواهم فروخت و پول گرد آورده به کربلا خواهم رفت. با این حال باز به شیر آب میریخت و باز دغلکاری می کرد، و چون کسانی ایراد می گرفتند میگفت: «شیر خالص همین طور باشد. شما بی جهت بدگمان شده اید».

^۱ - در آن داستان گفته میشود: «ذوالقرنین به درآمدگاه خورشید رسید» و «به فرودگاه خورشید رسید»، (بلغ مطلع الشمس، بلغ مغرب الشمس) و این جز با هموار بودن زمین نتواند ساخت. زمین اگر گرد است خورشید در هیچ جا فرو نخواهد رفت و از هیچ جا بالا نخواهد آمد، و هیچ کس به فرودگاه یا درآمدگاه او نتواند رسید، امروز کسی اگر گرد زمین بگردد در هیچ جا به فرودگاه یا درآمدگاه خورشید نخواهد رسید. سوره کهف (۱۸) آیات ۸۶ و ۹۰.

^۲ - اینها در روزنامه کانون چاپ شده (روزنامه پرچم)

۵ - تا قرآن در میانست اسلام بر پاست.

آخرین بهانه شان اینست. چون به یکایک گفته هاشان پاسخ داده شد، آن زمان این را پیش کشند و چنین گویند: «کتاب اسلام قرآنست و تا آن در میان باشد اسلام بر پاست»، و یا چنین گویند: «اصل اسلام را از روی قرآن بدست آوریم».

باید پرسید: کتاب کدام اسلام قرآن است؟! اگر اسلام نخست را می گویند از آن به شما چه؟! شما کجا و آن اسلام کجا؟! اگر این کیش های گوناگون و درهم امروزی را که اسلام شما همینهاست میگویند، قرآن کتاب اینها نیست.

به هر حال با بودن قرآن بوده که این همه گمراهیها و نادانیها پدید آمده. اگر قرآن توانستی جلو گمراهیها را گیرد تاکنون گرفته بودی. شما از قرآن چه بهره خواهید داشت در حالیکه هریکی از کیشهای گوناگون از قرآن دلیل می آورد و هر یکی خود را از روی قرآن می شمارد؟!.

اینکه می گویند: «اصل اسلام را از روی قرآن بدست آوریم»، پاسخش اینست که چرا تاکنون بدست نیاورده بودید؟! چرا با بودن قرآن اصل را کنار گزارده فرع را گرفته بودید؟!.

این یکی از نادانیهای مسلمانانست که در توی گمراهیها و آلودگیها می زیند و آنها را در نمی یابند، و همیشه در برابر چشم خود پاکی اسلام نخست و مسلمانان نخست را می دارند. درباره قرآن نیز همین رفتار را می کنند، به آن کتاب می نازند و هیچگاه دوری خود را از آن به یاد نمی آورند. دشواریهایی را که کیشهای پراکنده در برابر هُنایش^۱ آن کتاب پدید آورده، بدیده نمیگیرند.

می بینی یکی می آید و می پرسد: مگر در قرآن نگفته: «ولا تشرکوا بالله احدا»؟!^۲ میگویم: در قرآن چنین آیه ای هست. می گوید: «پس شما چگونه می نویسید مسلمانان مشرکند؟!». آدم در می ماند چه پاسخ دهد و چگونه نادانی اینان را به خودشان فهماند. امروز انبوه مسلمانان در «شُرک» فرو رفته اند، و شیعیان که این پرسنده از ایشانست، بنیاد کیششان به مرده پرستی و خداناشناسیست. با این حال خود را پیرو درست قرآن پنداشته اند و «لا تشرکوا بالله احدا» را دلیل می آورند.

پاسخ داده می گویم: راستست. چنین آیه ای در قرآن هست. ولی در برابر آن در کیش شما «من زار الحسین فی کربلا کان کمن زارالله فی عرشه»^۳ هست، «نحن صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا»^۱ هست، «بوجوده

^۱ - هُنایش = اثر (ویراینده)

^۲ - کسی را هنباز خدا نشناسید .

^۳ - هر که حسین را در کربلا زیارت کند مانده آنست که خدا را به روی عرش زیارت کرده .

ثبت الارض و السماء بيمينه رزق الوری^۲ هست. در برابر آن، گنبد‌های مشهد و قم و عبدالعظیم و بغداد و سامره و کربلا و نجف و بقیع و دیگر جاها هست که شما از صدها فرسنگ راه آهنگ آنها می کنید و در برابرشان گردن کج گردانیده آمرزش گناه و گشایش کار می‌خواهید.

می گویند: «مگر اینها شرکست؟!».

می گویم: «اگر اینها شرک نیست پس شرک چیست؟!».

می باید دانست از زمانی که محمد بن عبد الوهاب نجدی برخاسته و جنگهای وهابیان و کارهای ایشان رخ داده، تکانی در میان مسلمانان پدید آمده، و در هر کجا گروهی هوادار گفته های محمد بن عبد الوهاب بوده اند و در هر کجا دسته ای به نام «قرآنیان» پدید آمده اند که به گفته خودشان خواسته اند قرآن را بخوانند و بفهمند و باورهای خود را با آن بسنجند. از این دسته ها در شهرهای ایران نیز پدید آمده.

این یک برداشت نیک نمایست و بیرون خوشی می دارد. ولی درونش ناخوشست و جز هوده های ناستوده از آن بدست نیامده، و این با چند شُوند^۳ است که در پایین با کوتاهی یاد می کنم:

(۱) اینان با قرآن آن رفتار را می کنند که بنیادگزاران کیشها و آموزا کها کرده اند. بنیادگزاران

کیشها و آموزا کها آیه های قرآن را به دلخواه معنی کرده و هر آیه ای را که با گفته های خود ناسازگار یافته اند به گزارش پرداخته اند، اینان نیز همین رفتار را می کنند. مثلاً یک شیعی چون قرآنی می گردد بجای آنکه باورهای خود را با قرآن بسنجد، قرآن را با باورهای خود می سنجد، مثلاً در قرآن که در دو جا آشکارا می گوید: «لا اعلم الغیب»^۴ سردسته قرآنیان تبریز با من گفتگو کرده می گفت: «ای من عندی»^۵.

(۲) قرآن پاسخده بسیاری از گمراهیهای این زمان - از صوفیگری و خراباتیگری و جبریگری و مادیگری و مانند اینها - نیست، و آنان که دلهاشان پر از این گمراهیها نیز هست از خواندن قرآن و از سر سپاردن به آن، هوده ای در این باره بدست نمی آورند و دو دل و گیجسر می مانند.

(۳) بسیاری از دستورهای ارجدار قرآن - همچون باهمی^۶ و یگانگی مسلمانان، جنگیدن با بی دینان، فرمان بردن از اولوالامر، و پرداختن زکات و مانند اینها - بی زمینه گردیده. اینست از خواندن آیه هایی درباره اینها و از گفتگو کردن، جز دور شدن از زمان و از خواها کهای^۷ آن نتیجه بر نمی دارند.

(۴) از دل بستگی که به قرآن پیدا می کنند، هر سخن ارجداری که شنیدند و هر دانشی که دانستند در زیر آیه های آن جا می دهند، و این را که جز نادانی و ناهمی نیست، کار نیکی می پندارند.

^۱ - ما ساخته های خداییم و سپس مردم ساخته های ما میباشند .

^۲ - با هستی اوست که زمین پایدار میباشد و به پاس اوست که به مردم روزی میرسد .

^۳ - شوند = دلیل ، علت (ویراینده)

^۴ - ناپیدا نمیدانم (سوره انعام (۶) آیه ۵۰)

^۵ - از پیش خودم - میخواهد بگوید پیغمبر که گفته «ناپیدا نمیدانم» خواستش این بوده که از پیش خود نمیدانم و گرنه از پیش خدا میدانم .

^۶ - باهمی = اتحاد (ویراینده)

^۷ - خواها ک = آنچه خواسته شود (ویراینده)

۵) همین دستاویزی گردیده که خود را رستگار می پندارند و به هیچ سخنی، اگر چه با دلیل باشد، گوش نمی دهند و به هیچ راهنمایی گردن نمی گزارند. بلکه به همین دستاویز^۱ به هر کسی برتری می فروشند.

رویه‌مرفته بجای سود بردن زیان می برند و بجای نیک شدن بدتر می گردند. این چیز است که ما نیک آزموده ایم. آری وهابیان از رو آوردن به قرآن به نتیجه نیکی رسیده اند و خود در میان مسلمانان بهترین گروه میباشند، و این در سایه آن بود که از یکسو محمد بن عبد الوهاب مردی دانشمند می بوده و معنی قرآن را بهتر از دیگران می فهمیده، و از یکسو مردم بیابان نشین عرب کسان ساده ای می بوده اند و دلهاشان به اندازه دیگران آلوده نمی بوده.

کوتاه سخن: قرآن یکی از بهانه ها در دست مسلمانانست، و این کتاب که روزی مایه رستگاری توده ها بوده امروز دستاویزی برای پافشاری در گمراهی و ایستادگی در برابر رستگاری میباشد.

درباره قرآن گنجسریهای بسیاری در میان مسلمانانست و من برای روشنی سخن داستانی را در اینجا مینویسم:

چندی پیش یکی از ملایان بنزد من آمده چنین می گوید: «شما اگر به قرآن دعوت میکردید بهتر بود». گفتم: آن دعوت را شما کنید. اگر این کار چندان آسانست که یک کسی بسر خود برخیزد و خواهش این و آن را هم بپذیرد، شما گام پیش گزارید و مردمان را به قرآن خوانید. دیگر چرا به من دستور می دهید؟! این کی بوده که کوشنده یکی باشد و دستور دهنده یکی؟!.

سپس پرسیدم: آیا قرآن امروز در میان قرآنیان روانست؟! از پاسخ در مانده ندانست چه گوید. گفتم: ناگفته پیداست که روان نیست. امروز کمتر یکی از دستورهای قرآنست که بکار بسته می شود. مثلاً قرآن میگوید: «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار...»^۲، دستور می دهد که مسلمانان با نامسلمانانی که در نزدیکی آنان میباشند همیشه در جنگ باشند. امروز مسلمانان جنگ با نامسلمانان بماند، در آرزوی جداسری^۳ و آزادی خود نیستند و با خرسندی و خشنودی در زیر دست بیگانگان میزیند. قرآن میگوید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۴ که فرمانبرداری از خلیفه را به هر کسی بایا^۵ می شمارد. امروز در جهان اسلام خلیفه ای نیست، آن روزهایی که میبود ما فراموش نکرده ایم که مسلمانان با وی چه رفتاری می کردند، فراموش نکرده ایم که جنگهایی که برمیخواست، مسلمانان هند و مراکش تفنگهای خود را برداشته و با سپاه خلیفه (سلطان عثمانی) میجنگیدند، فراموش نکرده ایم که در جنگ جهانگیر گذشته عربها به خلیفه نافرمانی نمودند و با دشمنان او که دولتهای بزرگ اروپا باشند همدستی

^۱ - دستاویز = بهانه (ویراینده)

^۲ - با بیدینانی که به شما نزدیکند به جنگ پردازید. سوره یونس (۹) آیه ۱۲۳

^۳ - جداسری = استقلال (ویراینده)

^۴ - خدا و پیامبر و فرمانداران را اطاعت کنید سوره النساء (۴) آیه ۵۹ (ویراینده)

^۵ - بایا = وظیفه، واجب (ویراینده)

کرده به جنگ پرداختند. این بود ارجی که مسلمانان به «اولوالامر» می‌گزاردند. قرآن از شعرگویی نکوهش می‌کند^۱ و مسلمانان - بویژه درس خوانندگانشان - شعر را یکی از ستودگیهای خود می‌شمارند. قرآن از باده خواری نهی می‌کند^۲ و مسلمانان باده را به جای آب می‌خورند. به سخن دراز چه نیاز: ما دیدیم که در بیشتر از کشورهای اسلامی به قرآن و دستورهای آن شوریدند و از اروپا «قانون اساسی» آورده بجای آن روان گردانیدند. پس بیگفتگوست که قرآن در میان خود قرآنیان روان نیست. من می‌پرسم: چرا چنین شده؟! چرا قرآن به خود قرآنیان اثر نمی‌کند؟! شما پاسخ این را بگویید.

گفت: «عقیده‌ها سست گردیده، مردم بد شده‌اند».

گفتم: «نخست می‌پرسم چرا مردم سست باور یا بد شده‌اند؟ هر چیزی در جهان شُندی دارد، آیا شُوند این چیست؟! دوم می‌گویم: مردم همیشه بدند و این دینست که باید مردم را از بدی بیرون آورد. قرآن آن روزی که بیرون آمد مردم بدتر از اکنون می‌بودند. عربها بت می‌پرستیدند، دخترهای خود را میکشند، داشته و خانه یکدیگر را تراج می‌کردند. ولی قرآن آنان را از بدیها بیرون آورده از مردم نافهم و بت پرست عربستان مردان پاکدل و جانفشانی همچون علی و ابوبکر و عمر و عمار و اباذر و عبدالله رواجه و خالد ولید و دیگران پدید آورد. این هُنایش^۳ آن روزی قرآن بود ولی امروز کمترین هُنایشی نمی‌دارد و ملایان قرآن را از این سر تا آن سر می‌خوانند و کمترین پروایی نمی‌نمایند. این از چه روست؟!»

شما می‌گویید: چرا مردم را به قرآن نمی‌خوانید؟ من می‌گویم: اگر بخوانم خواهند آمد؟! آنهمه ملایان و دیگران که هستند و همگی شان میکوشند، و آنهمه کتابها درباره اسلام و قرآن نوشته‌اند و مینویسند، آیا کارگر می‌افتد و کسانی از مسیحیان یا از دیگران به قرآن می‌گیرند؟! من گرفتم که گراییدند و آمدند، آیا بهتر از خود قرآنیان خواهند بود؟! شما نخست شُوند بی پروایی مسلمانان را به قرآن و دستورهای آن روشن گردانید تا بدانیم چه باید کرد.

این را گفتم و خاموش ایستادم که پاسخی شنوم و او چون دید ناچار است پاسخی بدهد چنین گفت: «مردم عمل نمی‌کنند!».

گفتم باز پاسخ عامیانه دادی. آخر چرا عمل نمی‌کنند؟! صد میلیون مسلمان با آن باوری که درباره قرآن می‌دارند و آن را کتاب آسمانی خود می‌پندارند، چه شده که دستورهایش را بکار نمی‌بندند؟! آیا این یک شُندی نداشته است؟ من شُوند این را از شما می‌پرسم.

از آنسوی به چه چیز عمل کنند؟! مثلاً شمشیرها را کشیده نامسلمانان را بکشند؟! به «اولوالامری» که نیست فرمانبری نمایند؟! اداره‌های مالیات و بانکها را بهم زده به گرفتن خمس و زکات پردازند؟! دانشهای نوین را

^۱ - سوره الشعرا (۲۶) آیه ۲۲۴: «والشعراء يتبعهم الغاوان» و شاعران را مردم جاهل و گمراه پیروی میکنند» (ویراینده)

^۲ - سوره البقره (۲) آیه ۲۱۹: «يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير» «از تو از حکم شراب و قمار می‌پرسند بگو در این دو گناه بزرگ است» (ویراینده)

^۳ - هُنایش = اثر (ویراینده)

که با گفته های قرآن سازشی نمی دارد به کنار گزارند؟! با دیگران کاری نداریم بگو بینم خود تو دستورهای قرآن را یکایک بکار می بندی؟!.

چون همچنان خاموش می ایستاد و به سخن بر نمی خاست من نیز به گفتگو دنباله نادم، زیرا آنان خواستشان فهمیدن و پذیرفتن نیست و آن فهم و بینشی که نتیجه از گفته های ما گیرند نمیدارند. چنانکه گفتم قرآن را دستاویزی ساخته اند و گیج سرانه سخنانی می گویند. لیکن چون میدانم خوانندگان خواهند خواست که شوند سست باوری مسلمانان، و بی پروایی آنان به قرآن و دستورهایش را بدانند، اینست به پرسشی که از آن ملا کردم و درماند خود پاسخ می نویسم:

باید دانست بنیادگزار اسلام از میان عرب برخاست که گمراهی بزرگشان بت پرستی می بود. قرآن به آن گمراهی پرداخته پاسخهای برنده ای داد: «اتعدون ماتحتون»^۱، «افتعدون من دون الله مالا ینفعکم شیئاً ولا یضرکم»^۲، و بسیار مانند اینها ... بخش بزرگی از قرآن در این باره می باشد. از اینرو مردم ساده عرب از گمراهی رهیدند و با دلهای پاک و باورهای استوار به کوشش و جانفشانی پرداختند. در آن روز در میان مسلمانان کتابی جز قرآن نمیبود و آموزگاهایی جز آموزگاهای قرآن رواج نمی داشت. مسلمانان با دلهای ساده پاک قرآن را می خواندند و از دستورهای بسیار ارجدار آن می سُهیدند^۳.

لیکن سپس در جهان اسلام آشفتگی هایی رخ نمود و گمراهیهای بسیار ریشه دار و زهر آلودی، یکی پس از دیگری، پدید آمد. پیش از همه، گروه شیعه برخاستند که دستگاه دیگری در برابر اسلام درچیدند^۴، و اینان قرآن را افزاری برای پیشرفت کار خود گرفته به آیه های آن به دلخواه معنی دادند و هر چه را خواستند به گزارش کشیدند. همگام ایشان باطنیان پیدا شدند، و اینان راه بدتری را پیش گرفته چنین گفتند: «قرآن را بیرونی هست و درونی هست و درون آن را جز ما کسی نداند»^۵. بدینسان بیکباره آن کتاب ورجاوند^۶ را از ارج و هُنایش انداختند، و افزار دست بدآموزان و فریبکاران گردانیدند. پس از آن فلسفه یونان در میان مسلمانان رواج یافت^۷ و این از ریشه با دین ناسازگار می بود و هر کسی که به آن می گرایید، دین را خُرد و بی ارج شناخته رومیگردانید. همچنان صوفیگری^۸ که از روم برخاست و این نیز از هر باره با اسلام و قرآن نساژنده می بود، در میان مسلمانان پراکنده گردید. پس از آن در میان مسلمانان ایران خراباتیگری^۹ پیدا شد و این زهر آلودترین بدآموزیها را در دلهای مردمان جا می داد و آنان را از دین بیزار می گردانید.

^۱ - آیا می پرستید به چیزیکه خود تراشیده اید؟!.

سوره الصافات (۳۷) آیه ۹۵

^۲ - آیا خدا را گزارده می پرستید به چیزیکه نه سودی به شما تواند داد و نه زیانی تواند رسانید؟!.

سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۶۶

^۳ - سُهیدن = احساس کردن، برانگیختن احساسات (ویراینده)

^۴ - کتاب «بخوانند و داوری کنند» دیده شود (ویراینده)

^۵ - کتاب «راه رستگاری» دیده شود (ویراینده)

^۶ - ورجاوند = مقدس (ویراینده)

^۷ - کتاب «راه رستگاری» دیده شود (ویراینده)

^۸ - کتاب «صوفیگری» دیده شود (ویراینده)

^۹ - کتاب «در پیرامون ادبیات» دیده شود (ویراینده)

بدینسان گمراهی‌ها پیاپی شدند و اینها به قرآن چیره در آمده از هُنایش آن کاستند، و به همین شُوند اسلام ناتوان گردید و بسیاری از دستورهای آن از کار افتاد.

می باید گفت: مسلمانان اگرچه قرآن را کتاب خود می شماردند، به دستورهای آن باور استواری نمیداشتند، و دلهاشان پر از آموزاکهایی به آخشیج قرآن می بود. اینست پیروی درستی از آن نمی توانستند کرد و دستورهایش را بکار نمی توانستند بست.

این درباره زمان‌های پیش است. در زمان ما چیزهای دیگری به آنها افزوده شده. در این زمان سیل مادگیری^۱ برخاسته که بزرگترین و ریشه دارترین گمراهی‌های جهانست و این گمراهی همه دینها را از ریشه به تکان آورده. از آنسوی در سایه پیشرفت دانشها، درباره چگونگی گیتی (آسمان و زمین و ستارگان و ماندهای اینها)، ناسازگاری در میان قرآن و دیگر کتاب‌های دینی با آن دانش‌ها نمودار گردیده و این اگر هم ایرادی به آن کتابها نیست، ناچار نیست که از ارجشان بکاهد. از آنسو در این زمان بنیادگزارای‌های سیاسی اسلام بیکبار بهم خورده و چنان که گفتم بسیاری از دستورهای قرآن بی زمینه گردیده. اینها چیزهاییست که به شُوندهای گذشته افزوده شده و اینست بیکبار قرآن را از هُنایش انداخته.

اینکه کسانی می گویند: «تا قرآن هست اسلام بر پاست»، بیکبار از اینها نا آگاهند.

کوتاه سخن: اینها بهانه‌هاییست که مسلمانان در برابر سخنان ما می دارند، و چنانکه یکایک بازنمودیم، همگی بی ارج و بی‌پایا می باشد، و از همه بیخردانه‌تر و بیپایا تر دعوی بازگردانیدن دین به گوهر خود می باشد که در آن باره سپس هم سخن خواهیم راند.

گفتار سوم :

خدا از این اسلام بیزار است.

چنانکه گفتیم امروز اسلامی در میان نیست. آنچه در میانست کیش های پراکنده سنی و شیعی و کریمخانی و علی الهی و صوفی و مانند اینهاست که اسلام نامیده می شود. و این دستگاه نه تنها اسلام نیست، دین هم نیست و خود بی دینست.

چنانکه در جاهای دیگری گفته ایم^۱ دین چیز بیهوده ای نیست و ما از دین هوده ها می خواهیم. دین باید مردمان را به آمیغهای^۲ جهان و زندگانی آشنا گرداند، باید آنان را از پراکندگی بازداشته به یک شاهره در آورد. با این هوده هاست^۳ که به دین ارج می گزاریم و آن را برای جهانیان باینده^۴ می شماریم. در حالی که این دستگاه نه تنها به مردمان آمیغهایی یاد نمی دهد و آنان را به یک شاهره نمی کشاند، به جای آمیغها دلهای پیروان را با گمراهی ها و نادانی ها می آکند^۵ و خود پراکندگی میانه آنان می اندازد: دوباره میگویم: این نه تنها دین نیست خود بی دینست. دین برای آنست که مردمان به چنین نادانیهایی نیفتند و بدینسان از هم نپراکنند. برای آنست که مردمان تا به این اندازه پست و نادان نباشند.

دین برای آنست که مردمان را پیش برد و دینداران باید بهتر و آراسته تر از بی دینان باشند ولی این دستگاه به وارونه آنست. همه می دانیم که امروز مسلمانان (یا بهتر گویم: سنیان و شیعیان و شیخیان و کریمخانیان و علی الهیان و صوفیان) پست تر و پس تر از دیگران می باشند. چنان که گفتم در هر کشوری از کشورهای اسلامی مردم به دو گروهند: یکی آنان که از دین رو گردانیده اند و به آزادی و سرفرازی و آبادی کشور و رواج دانشها دل بستگی می دارند، و دیگری آنان که دین (یا بهتر گویم: کیش) را نگه داشته و از غیرت و سرفرازی و از دل بستگی به آبادی کشور و مانند اینها بی بهره می باشند. اینست هوده این دستگاه اسلام نام.

کسانی که از این دستگاه هواداری می نمایند بگویند چه سودی از آن بدست می آید؟...

اگر بگویند: «آمیغهایی به مردمان یاد می دهد» دروغ گفته اند. شیعیگری یا شیخیگری یا کریمخانیگری یا علی الهیگری یا صوفیگری چه آمیغهایی به مردمان یاد می دهد؟! آیا جز آنست که هر یکی پست ترین نادانیها را

^۱ - کتابهای «دین و جهان» یا «ورجاوند بنیاد»

^۲ - آمیغ = حقیقت (ویراینده)

^۳ - هوده = نتیجه (ویراینده)

^۴ - باینده = واجب ، وظیفه (ویراینده)

^۵ - آکندن = پر کردن (ویراینده)

در مغزهای پیروان می آکند؟! در میان اینها از همه ساده تر سنیگریست که آلودگیش کمتر میباشد، و ما شش رشته گمراهیهای آنان را (که دیگران نیز در آن همبازند^۱) در آغاز این کتاب یاد کردیم.

اگر بگویند: «مردمان را به خدا شناسی و پاکدلی می کشاند» باز دروغست. امروز انبوه مسلمانان بت پرستند و در کمتر شهریست که یک یا چند گنبدی افراشته نباشد. مسلمانان نام خدا میبرند، ولی چنانکه در آغاز همین کتاب یاد کرده ایم او را بیش از فرمانروای هوسمند و خودکامه ای نمیشناسند؛ بماند آن گستاخیهایی که شیعیان و باطنیان و علی اللهیان و صوفیان با خدا کرده اند.

اگر بگویند: «آیین آزادگی و گردنفرازی یاد می دهد» باز دروغست و ما وارونه آن را با دیده می بینیم. امروز مسلمانان (آنان که به دین پابستگی نشان می دهند) از زبون ترین و پست ترین توده ها میباشند و چنان که گفتیم آشکاره با آزادگی و جداسری و مردانگی دشمنی می نمایند.

اگر بگویند: «زندگانی را نیکو می گرداند و مسلمانان را در این باره بینا و روشندل می سازد» همچنان دروغست و ما می بینیم مسلمانان نه معنی بازرگانی را می دانند، و نه از معنی کشاورزی آگاهند، و نه خواهان آبادی زمین و فراوانی خواربار می باشند. در این باره هم از دیگران بسیار پستترند.

بهترین نمونه از زیان این کیشها و از بدیهایی که در پیروان خود پدید می آورد حال ملایانست که پیشوایان دین می باشند. همان بهتر که کسی حال آنان را بسنجد و اندازه تیره مغزیشان به اندیشه سپارد. آیا دین برای پروردن چنین کسانی می باشد؟! آیا برای پروردن چنین کسانیست که خدا برانگیختگان بر می انگیزد؟! کوتاه سخن: از این دستگاه جز زیان بر نمی خیزد و بی گمان از شوندهای بزرگ بدبختی شرق این دستگاهست.

این خود نافهمی از مسلمانانست که همیشه اسلام نخست را در پیش چشم می دارند و فیروزیهای مسلمانان را در آغاز آن بدیده گرفته از حال خود بیکبار ناآگاهند و آلودگیهای امروزی را هرگز به یاد نمی آورند. دوباره میگوییم: این خود نافهمی و گمراهیست.

این نتیجه ندانستن معنی دینست. اینان نمی دانند که دین راه زندگانست، و دین هر مردمی همانست که میدارند و بکار می بندند. مثلاً دین ایرانیان امروزی همان شیعیگریست با آلودگیهایش، و این بسیار نادانست که ایرانیان سخن از اسلام نخست رانند و خود را به آن بندند. آن اسلام کجا و اینان کجایند؟! برای آنکه چگونگی این نافهمی (و یا بهتر گویم: ناآگاهی و نابهوشی) نیک روشن گردد و اندازه زیان آن دانسته شود داستانی یاد می کنم:

ما چون سالهاست از پراکندگیها که میانه ایرانیانست سخن رانده، از راهش به چاره می کوشیم، یکدسته که در برابر ما سر بر افراشته اند و به دشمنی و کار شکنی می کوشند، یکی از آنان در یکی از روزنامه های تبریز گفتارها می نوشت و «اخوت اسلامی» را به رخ ما می کشید. از این نوشته مرا به یاد افتاد که در چهل سال پیش در

^۱ - همباز ؛ هنباز ؛ انباز = شریک (ویراننده)

همان تبریز، دیوانه ای لات و سراپا برهنه بنام «غفار وکیل» میبودی که در بازارها به اینسو و آنسو دویدی و با همه لاتی و لختی، همیشه سخن از پول و داراک^۱ راندی و حساب از هزار تومان و ده هزار تومان کردی.

به یاد افتاد که در همان تبریز و آذربایجان مسلمانان سه دسته اند: سنی و شیعی و علی‌اللهی (گوران). شیعیان نیز به سه دسته اند: شیخی و متشرع و کریمخانی. گذشته از صوفیان که دسته ای دیگر می باشند، و گذشته از بهاییان که از میان شیعیان پدید آمده اند.

به یاد افتاد که این دسته ها خونهای بسیار از یکدیگر ریخته اند و تا آغاز مشروطه بیکبار جدا از هم زیستندی و اکنون که اندک آرامش و آمیزشی در میانست بنام ایرانیگریست و خود نتیجه جنبش مشروطه می باشد.

به یاد افتاد که در همان تبریز در سال ۱۳۳۰ (قمری) هنگامی که روز عاشورا ثقه الاسلام پیشوای شیخیان را به دار زدند، متشرعان شادمانیها نمودند و گفته شد که کسانی حنا به دستهای خود بسته اند.

به یاد افتاد که در همان تبریز در همان سال ۱۳۳۰، چون کارکنان نکولا سران آزادیخواهی را گرفته یکایک به دار می کشیدند ملایان و دیگران تلگراف خشنودی و سپاسگزاری به او می فرستادند.

به یاد افتاد که در همان آذربایجان هر زمان که فرصتی به دست گردان افتد رو به دیه های شیعی نشین گزارند و دست به تاراج و کشتار بکشایند. و یکی از آن تاراجها و کشتارها در سال ۱۳۲۰ (شمسی) بود که به دیه های پیرامون ارومی ریختند و پستانهای زنان (یا بهتر گویم: خواهران اسلامی خود) را بریدند.

اینها به یاد افتاد و ندانستم به نا آگاهی آن نویسنده و هزاران مانند او بخندم و یا به بدبختی و گمراهی این مردم بگریم.

به سخن بیش از این دامنه نمی دهم: این دستگاه را با اسلام نخست بهمبستگی (بدانسان که پنداشته مسلمانانست) نمی باشد. این دستگاه از آن اسلام بسیار دور است. اینکه می گویند: «به اصلش باز می گردانیم» چنانکه گفتیم سخنیست نافهمیده و ناسنجیده. باز گردانیدن این دستگاه به آن اسلام، بسته به آنست که کسی به همه گمراهیها که در میان مسلمانانست - از شیعیگری، باطنیگری، جبریگری، خراباتیگری، فلسفه یونان، صوفیگری، علی‌اللهیگری، کریمخانیگری، و پس از همه مادیگری - پردازد و با یکایک آنها به کوشش برخیزد و به کنار گرداند، و از آنسوی معنی قرآن را بدانسان که فهمیده مسلمانان نخست می بوده باز نماید، و بنیاد دین را چنانکه بوده نشان دهد. از این راهست که میتوان دین را به اصلش باز گردانید، و این کار ده برابر دشوارتر از بنیادگذاری خود اسلامست. زیرا در بنیادگذاری اسلام تنها با یک گمراهی (که بت پرستی ساده عرب می بود) کوشش رفته و در این کار بایستی با ده گمراهی ریشه دارتر و بزرگتر از آن کوشیده شود. چنین کاری را کسانی (کسان گمراهی) چگونه توانستندی؟!.

آنگاه گرفتم که توانستندی، مگر مسلمانان گردن گزاردندی؟! مگر نه آنست که پیروان هر کیشی آنرا اصل اسلام میندازند و هر چه که با کیششان یکی نیست نخواهند پذیرفت، و چاره جز برانداختن آن کیشها نیست!.

^۱- داراک = مال، آنچه دارند (ویراینده)

باری، این دستگاه سراپا زیانست و خود نیکی نخواهد پذیرفت. اینست می گویم: خدا از این دستگاه بیزار است. اینست می گویم: این دستگاه باید از میان برخیزد.

این دستگاه اگر بماند همیشه پابند توده ها بوده آنان را از پیشرفت باز خواهد داشت (چنانکه تا کنون بازداشته). اکنون که در جهان جنبش دانشها رخ داده و جهانیان برای پیشرفت آماده می باشند، این دستگاه اگر بماند بدبختی را دامنگیر شرقیان گردانیده آنان را برای همیشه در پس خواهد گذاشت.

همین امروز شما می بینید از هرگونه نیکی و سرفرازی چشم می پوشند و خود را به زیردست بیگانگان میاندازند، برای آن که کیشهای خود را نگه دارند. چنانکه گفتیم امروز مسلمانان تنها به آن خرسندند که مسجدها باز باشد. به آدینه و عیدهای اسلامی ارج گزارده شود. در رفتن به مکه و دیگر زیارتگاهها آزاد باشند، در رادیوها شبان و بامدادان قرآن خوانده شود، هر چند گاه یکبار یکی از شرق شناسان کتابی در ستایش اسلام و بنیادگزار آن نویسد و به چاپ رساند. یگانه آرمانشان اینهاست، و با همین چند شرط به زیر دستی هر دولت بیگانه ای خرسند میباشند.

شما می بینید مشروطه یا سررشته داری توده بهترین راه سررشته داری (حکومت) است و امروز بیشتری از توده های پیشرفته از آن سود می جویند و در سایه آن نیرومند گردیده اند. ولی یک مسلمان (مسلمان بافهم و آگاه) به آن بس می کند که مشروطه را با آیه «وشاورهم فی الامر»^۱ سازش دهد و به خود بالیده چنین گوید: «مشروطه در قرآن نیز هست».

این خود نمونه ای از کجروی ها و نادانیهای ایشانست. از یکسو مشروطه را تنها سکالش (مشاوره) پنداشته و ناآگاهی خود را از معنی آن نشان می دهند. از یکسو آیه قرآن را از زمینه خود بیرون می برند و از چنان گستاخی نمی پرهیزند، اسلام که سررشته داری را بدست خلیفه (یا اولی الامر) سپرده و فرمانبرداری او را به همه کس بیا^۲ گردانیده این می خواهد پرده به روی آفتاب کشد و بگوید سررشته داری در اسلام نیز در دست توده می بوده. در همه چیز چنینند و همه سرفرازیها و بهره مندیها را قربانی نگهداری کیشهای خود میگردانند. امروز همه جهانیان از دانش های نو بهره ها می جویند ولی مسلمانان به آن بس میکنند که آیه هایی را از قرآن پیدا کنند و با دانشها سازش داده چنین وا نمایند که آنها در قرآن نیز هست. هر سخن ارجداری که از کسی سرزند، مسلمانان خواهند گفت آن در قرآن یا در حدیث ها نیز هست.

دین که باید به مردمان راه نماید و نگاهدارشان باشد، در اینجا کار وارونه شده و اینان ناچارند با پینه زدن و دروغ ساختن دین را نگاهدارند و هر زمان آن را به رنگ دیگری اندازند. یکی از کارهای بسیار زشتشان همینست که شما چون بدیهایی را از فلان کیش باز می نمایید و ایراد می گیرید تا می توانند ایستادگی نشان می دهند، و

^۱ - در کار از آنها سکالش خواه سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

^۲ - بیا یا = وظیفه ، واجب (ویراننده)

سپس که از پاسخ در ماندند آنها را انکار می کنند. اینست یک آک^۱ بزرگ این کیشها، آنست که پایه پایداری نمیدارد و هر کسی به دلخواه چیزهایی را میپذیرد و چیزهایی را نمی پذیرد.

داستان اینان داستان آن خانواده سبک مغزیست که در یک عمارت سست پایه و شکسته ای که درها و پنجره هایش کنده شده و خود لانه مار و کژدم و رتیل گردیده نشیمن گرفته اند و پافشاری مینمایند که از آنجا بیرون نیایند، و شما چون ایراد می گیرید در پاسخ شما می بینید شبانه رفته درها و پنجره های فلان کاخ نو را کنده و با گل مالی به عمارت کهن و بد نمای خود بند کرده اند و آنها را به رخ شما می کشند و می گویند: «بین، عمارت ما هم در و پنجره دارد» یا می بینی گل به شکافهای دیوارهای شکسته مالیده اند و چنین می گویند: «این دیوارها که شکسته نیست»!

شنیدنیست که ده سال پیش که ما تازه به کوشش پرداخته بودیم و از خرد سخن رانده می گفتیم: «دین باید خرد پذیر باشد»، بسیاری از ملایان به هیاهو برخاسته می گفتند: «ان دین الله لایقاس بالعقول»^۲ مگر می توان دین را با عقل تطبیق کرد؟! عقول ما ناقص است و باید معصومی باشد که ما را هدایت کند. بارها نزد من آمده در این باره به گفتگو بلکه به چُخْش^۳ می پرداختند. ولی اکنون که دیگر در مانده اند این بار کسانی باز گشته می گویند: «البته باید دین با عقل موافق باشد. ائمه ما هم آن را فرموده اند...» گاهی حدیث نیز می آورند: «لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال بعزتی و جلالی بک اعاقب و بک اثیب»^۴. اینها را می گویند و هیچ به یاد نمی آورند که این دستگاه اسلام نام (یا بهتر گویم: چند کیش پراکنده) که امروز هست با خرد صد ناسازگاری میدارد و این درست داستان کندن درها و پنجره های زیبای یک کاخ نو است که در بالا یاد کردیم.

باشد کسانی چنین پندارند که این مردم چون خداپرست و دیندارند و دلبستگی به دین و نام خدا می دارند از آن روست که این پافشاریها را می نمایند و به نگهداری آن دستگاه اسلام نام میکوشند. ولی این پندار راست نمیشد و ما آزموده دیدیم که چون با آنها از دین بسیار والاتر و استوارتری که مایه بلندی نام خداست سخن میرانیم نمی پذیرند. بلکه چنانکه گفتیم از هیچگونه دشمنی و کارشکنی باز نمی ایستند، بلکه بیفرهنگی و پستی نیز مینمایند. راستی آنست که دلبستگی به دانسته های خود و پافشاری به روی نادانیها و گمراهیها یکی از خوبیهای پستیست که در نهاد آدمیان نهاده شده و چون روانها بیمار و خردها ناتوان بود این خوی پست نیرو گیرد و کارگر باشد. این است راز آن دلبستگی و پافشاری که ما از مسلمانان می بینیم.

از آنسوی امروز صد هزارها، بلکه هزار هزارها کسان از این دستگاه نان می خورند. ملاها، طلبه ها، روضه خوانها، عشر خوانها، سیدها، پیروان صوفی، درویشان و یلگرد، دعا نویسها در هر شهری گروهی انبوه میباشند. در نجف و کربلا و سامرا و بغداد و مشهد و قم و مدینه و مکه در هر یکی چند هزار تن گرد گنبدها را گرفته و بنام

^۱- آک = عیب (ویرانده)

^۱ - دین خدا را با خردها نتوان سنجید

^۲ - چخش (بروزن جهش) = مجادله (ویرانده)

^۳ - خدا چون خرد را آفرید به او گفت: پیش آی، آمد. گفت: پس برو، رفت. گفت: سوگند به گرامیگری و شکوهم با تست که کیفر خواهم داد، با تست که مزد خواهم داد.

متولی، خادم، زیارتنامه خوان، مجاور، مفتخواری میکنند. اینان بنام دین با خوشی می زیند و برتری نیز به مردم می دارند، بلکه برخی شکوه و بزرگی پیدا کرده اند.

چنانکه نوشتیم مجتهدان شیعه با دروغ و افسانه، دستگاه فرمانروایی برای خود چیده اند و بی تاج و تخت فرمان می رانند و از مردم بنام «مال امام» مالیات می گیرند. سران باطنیان (اسماعیلیان) خود را «مظهر خدا» شناسانیده به جان و داراک^۱ پیروان فرمان می رانند. همین دستگاه را سران کریمخانیان در کرمان می دارند. امروز این دستگاه به دو کار بسیار می خورد: یکی به کار مفتخواری که بدینسان میلیونها دکان باز کرده اند. دیگری به کار سیاست که دولتهای آزمند این را افزاری برای چیرگی به توده های شرقی گرفته اند.

از این گذشته در این دین (بوژه در کیش شیعی، در صوفیگری و در ماندهای اینها) راه هوسبازی و خودخواهی به روی هر کسی باز است. هرکسی تواند دلخواه خود را پیدا کند و بنام دین با آن راه رود. یک مرد آزمند تواند از هر راهی که تواند پول گرد آورد و تنها به آن بس کند که کمی به ملایان دهد و اندیشه خود را آسوده گرداند. یک مرد تنبل تواند بیکار زید و نان از دسترنج دیگران خورد و نام آن را پارسایی یا درویشی گزارد. یک مرد دولتی بی آزم^۲ تواند صد دزدی و ناپاکی کند و با هواداری از دین، روی خود را سفید گرداند. یک مرد بدنهاد تواند افزار دست بیگانگان باشد و عنوان آن را دینداری گرداند.

یک دینی که گوهر خود را از دست داده و سامانش بهم خورده بدینسان افزار دست هوسبازان و خودخواهان و بدکاران گردد. در این باره به سخن درازی نیاز است که در اینجا فرصت نیست.^۳ پس از همه اینها، چه این دستگاه اسلام نام و چه مسیحیگری و چه دیگر دین ها، امروز زیان بسیار بزرگی را به جهان می دارند، و آن اینکه در سایه آلودگی با افسانه ها و ناسازگاری با دانشها، و در نتیجه آنکه زمانشان گذشته است، مایه رمیدن مردمان از دین می باشد.

این درد بزرگیست که جهان امروز گرفتار است. چنانکه گفته ایم از زمانی که جنبش دانشها رخ داده مردمان دسته دسته از دین رو گردانیده اند، و اینان نه تنها از مسیحیگری یا از اسلام یا از جهودیگری، بلکه از هرگونه دینی گریزان و رُمان می باشند. در اندیشه آنان دین جز یک چیز بی بنیادی نیست که در برابر دانشها از میان خواهد رفت، و در این باره کتابهای بسیار نوشته اند. در حالی که دین یکی از راههای پیشرفت است. در جاهای دیگری^۴ ما این را روشن گردانیده ایم که آدمیان از روزی که به روی زمین پیدا شده اند همیشه رو به سوی بهتری و پیشرفت داشته اند. چیزی که هست پیشرفت آدمی همیشه باید از دو راه باشد: یکی از راه دانشها، دیگری از راه دین، و گرنه سودی در دست نخواهد بود. دین یکی از دو راه پیشرفتست و جهانیان به آن نیاز بسیار می دارند.

^۱ - داراک = مال

(ویراینده)

^۲ - آزم = شرف

(ویراینده)

^۳ - در این باره کتاب «بخوانند و داوری کنند» نیز دیده شود.

^۴ - این سخن در «ورجاوند بنیاد» در بخش دوم رانده شده، ولی بهتر از آن دفتر «خدا با ماست» میباشد.

این زیان از آن دستگاه و از مانند هایش در خور چشم پوشی نیست. اینها مایه بیراهی مردمان می گردند. اینها سنگ راه پیشرفت می باشند. اینها باید از میان برخیزد و جهان از اینها سترده^۵ گردد. هیچگاه نباید بود که برای چند دستگاه بی ارج و بی پا جهان از پیشرفت باز ماند. هیچگاه نباید بود که آیین خدا دیگر گردد. اینست معنی آنچه می گوئیم: «خدا از این اسلام (و همچنین از ماندههایش) بیزار است.

گفتار چهارم:

بنیاد همه دینها یکیست.

درباره دین گفتنی ها بسیار است. دین دستگاه ارجداريست و رازهای بسیار می دارد. داستان دین آنست که از زمانی که آدمیان به روی زمین پیدا شده و رو به بهتری داشته اند، در هر زمان یکبار کسی برخاسته و به گمراهیهایی که در میان می بوده پرداخته به دور گردانیدن آنها کوشیده، و آمیغهایی^۱ را درباره زندگانی باز نموده، و دستورهایی به مردمان درباره با هم زیستن داده، و تکانی در خردها پدید آورده و آدمیان را چند گامی پیش برده. اینست داستان دین، و یکی از رازهای دانستنی آنست که این خیزندگان خواستهایشان یکی میبوده و بنیاد همه دینها یکیست، و این دلیلست که این برخاستنها به هوس و خودسری نبوده، سرچشمه ای برای خود داشته است.

دین برای چند خواستست که ما اینک آنها را فهرست وار می شماریم:

(۱) جهان را آفرنده و دارنده ای هست و جز او کسی را در کارهای این جهان دستی نیست. این یکی از لغزشگاههای آدمیان می باشد و از نخست در این زمینه گمراهیهایی می بوده. آدمیان جستجوی خدا کرده چیزهایی از پندار خود پدید آورده و بتهایی ساخته خود را گرفتار آنها می گردانیده اند. برانگیختگان در این زمینه چند چیز را دنبال کرده باز نموده اند:

یکی آنکه سراسر جهان یک دستگاهست و آفرنده و دارنده آن بیش از یکی نیست.

دوم آنکه آن آفرنده و دارنده بیرون از این جهان سترسای^۲ مادی می باشد.

سوم آنکه جز او کسی را در کارهای جهان دستی نیست و نتواند بود و جز او به کسی پرستش نباید داشت.

(۲) این جهان دستگاهی در چیده^۳ و بسامانست و گردش آن از روی آیینی می باشد، و این می

رساند که این جهان بیهوده نیست و خواستی از آن در میانست.

(۳) آدمی برگزیده آفریدگانست. آدمیان اگر هم از جنس جانورانند با آنان نه یکسانند. در اینان

گوهری بنام روان می باشد که خود دستگاه جداییست.

(۴) در جهان و همچنین در کالبد آدمی نیک و بد توأم است و آدمیان باید هر کسی خواهی

نیکها باشد و همیشه با بدیها درنبرد.

^۱- آمیغ = حقیقت (ویرانده)

^۲- سترسا = محسوس (ویرانده)

^۳- در چیده = مرتب (ویرانده)

۵) در پشت سر گمراهیها و کجرویها که مردمان در زمینه همزیستن می دارند و کشاکشها و نبردها که با هم می کنند، یکرشته آمیغهای بسیار ارجداری هست و شاهرایی برای زیستن با خوشی و آسودگی گشاده می باشد، و از این سو در کالبد آدمی نیرویی بنام خرد، برای شناختن آن آمیغها و یافتن آن شاهرای نهاده شده. آدیان برای خوش زیستن و بهره از آسایش و خرسندی یافتن آفریده شده و هیچ گاه نیازی به نبرد و کشاکش نمی دارند.

۶) روان با مرگ تن نابود نگردد و در پی آن زندگانی دیگری تواند بود و باید بود، زندگانی که بهتر و ارجدارتر از این زندگانی می باشد.

اینهاست آنچه هر دینی باید (کم یا بیش) بخواهد و پی کند، اینهاست که باید بنیاد هر دینی باشد. از اینرو در بسیار جاها که دین گفته می شود همین ها خواسته می شود. هنگامی که ما میگوییم: «دین نچیزیست که کهن و نو گردد» همینها را میخواهیم. این آمیغیست که انبوه مردمان بویژه مسلمانان نمیدانند. ولی در خور هیچ چون و چرا نیست.

چیزی که هست هر دینی باید برای پیش بردن این خواستها - به خواهش زمان - راهی پیش گیرد و بنیادی گزارد، و در همین زمینه چند چیزی هست که باید به دیده گرفته شود:

نخست: هر دینی باید به گمراهیها و نادانیهای زمان خود پردازد و با آنها به نبرد کوشد تا دلها را پاک گردانیده جا برای آمیغها بگشاید، و پیداست که گمراهیها و نادانیها در هر زمان چیزهای دیگری باشد. داستان دین از این باره داستان پزشکیست. یک پزشک که به بالای سر بیماری رسیده با دو چیز کار دارد: یکی آن تندرستی که از دست رفته و باید بازگردانیده شود. دیگری بیماری که به تن او چیره شده و باید بیرون رانده گردد. تندرستی همیشه یک چیز است. خوش خوردن و خوش خفتن و آسوده بودن تندرستی است. ولی بیماریها گوناگونست و هر زمان چیز دیگری تواند بود.

برای مثل می نویسم: در زمانهای باستان مردمان از ناآگاهی، جهان را یک دستگانه نشناخته در گردش آن دستهای بسیاری را کارگر می شمارده اند و اینست خدایان بسیاری از پندار خود پدید آورده به هر یکی تندیس ای^۱ ساخته به پرستش می پرداخته اند و خود را گرفتار آنها می گردانیده اند. ولی امروز آن نادانی از میان رفته و این بار نادانی های ریشه دارتر بسیاری پدید آمده. مثلاً یکدسته بنام خراباتیان برخاسته چنین گفته اند: این جهان هیچست و پوچست و به آن نشاید پرداخت و باید پروای گذشته نداشت و اندیشه آینده نکرد و دمی را که در آنیم گرامی شمرده به خوشی و مستی پرداخت، و به این نادانی های خود رویه^۲ فلسفه داده در مغزها جایگزین گردانیده اند. یکدسته بنام صوفیان پیدا شده چنین بافته اند: ما از خداییم و به خدا باز خواهیم گشت و آنچه ما را از خدا دور گردانیده این دستگانه مادیت، باید از جهان دامن درچید و به آن پرداخت و سختی ها کشید و خود را به خدا رسانید، و این یاوه گوییهای خود را «عرفان» نامیده با صد آب و رنگ در همه جا پراکنده اند. یکدسته بنام شیعه

^۱ - تندیس = مجسمه (ویرانده)

^۲ - رویه = صورت، ظاهر، شکل (ویرانده)

پدید آمده مردگانی را که جز نام؛ نشانی نگزارده اند، دست دارنده در کارهای خدا پنداشته مردمان را به نگه داشتن نامهای ایشان و تازه گردانیدن داستانهایشان و رفتن به زیارت گنبدهایشان وا داشته اند، و به این گمراهی بسیار بیخردانه خود نام دین نهاده اند و به رویش ایستادگی می نمایند. پس از همه یکدسته بنام دانشمندان و نواندیشان دچار لغزشهای بسیار گردیده و از جمله آدمی را به پای جانوران برده همچون آنها نیکی پذیر شمارده اند و زندگانی را نبرد، و جهان را نبردگاهی شناخته اند، و با این لغزشهای خود انبوه مردمان را - بویژه در اروپا و آمریکا - از راه در برده، زندگانی را دچار دشواری بسیار گردانیده اند.

امروز دین باید به یکرشته کوشش های دامنه دار بزرگی برخاسته با این گمراهی ها به نبرد پردازد و دلها را از آنها بپیراید و پایه هایی در بنیادگراری خود برای جلوگیری از بازگشت اینها پدید آورد. اگر راستی را بخواهیم این گمراهیها و مانندهایشان، راه دینی را که می بوده بهم زده و بنیادگزاریهای آنرا از میان برده، اینست باید راه دیگری پدید آید و بنیاد نوی گزارده گردد.

دوم : جهان در پیشرفتست و آدمیان رفته رفته به نیکی پذیری آماده تر می گردند و چه بسا نیکیهایی که در زمانهای گذشته نتوانستی بود؛ در این زمان تواند بود، و چه بسا بدیهایی که در زمانهای گذشته جلوگیری نتوانستی بود؛ در این زمان تواند بود. از این رو هر دینی باید در زمان خود گامهای دیگری در پیش بردن مردمان بردارد. مثلاً در زمان اسلام سررشته داری (یا حکومت) رویه فرمانفرمایی می داشت و خودکامانه میبود و برای سررشته داری توده (یا حکومت دموکراسی) که بهترین رویه در سررشته داریست، زمینه آماده نمی بود. از اینرو اسلام تنها این توانسته که از خودکامگی آن فرمانروایی کاسته با دادگری و نیکخواهی توأمش گرداند. ولی امروز که در سایه بلندی اندیشه ها زمینه برای سررشته داری توده آماده گردیده و بیشتری از کشورها آن را پذیرفته اند، هر آینه باید دین این را بپذیرد و نیکی هایی به آن بیفزاید.

در زمان اسلام به جلوگیری از قربانی که یادگار زمانهای بت پرستیست زمینه نمی بوده و اسلام تنها رویه اش را دیگر گردانیده. ولی امروز باید بیکبار از آن جلو گرفت و از میانش برد، با بریدن سر گوسفند به خدا چه نزدیکی توان یافت و از پیشآمدها چگونه توان رست؟!.

سوم : دانشها و آگاهیها هر زمان بیشتر باشد. از این رو دینی که پس از دیگری بنیاد یابد باید برتری به آن داشته و با زبان روشن تر و استوارتری باز نموده شود و آمیغهای والاتر و بیشتری دربر دارد. مثلاً در زمان اسلام دانشهای کنونی نمی بوده و مردم عرب جز آگاهیهای ساده ای نمیداشته اند. از اینرو اسلام زبان ساده ای را برگزیده، و چنان که می بایسته در زمینه آسمان و زمین و دیگر مانده های آن از دانسته های خود پیروی کرده. لیکن پیداست که در این زمان با آن زبان کاری انجام نتواند گرفت و آن پیروی که اسلام از دانسته های زمان خود کرده جز مایه رمیدگی نتواند بود.

اینهاست شُوند آنکه هر دینی باید راه دیگری برگزیند. همین راه است که ما گاهی دین مینامیم. نیز همین معنی را می خواهیم هنگامی که می گوییم: «اسلام یا مسیحیگری یا زرتشتیگری کهن گردیده»، یا می گوییم: «از آن این زمان نمی باشد».

اینها که گفتیم انبوه مردمان - بویژه مسلمانان - آگاه نبوده اند. در اندیشه آنان یک برانگیخته یا بنیادگزار دین که برخاسته، فرشته از آسمان بنزدش آید و پیاپی پیام از خدا برایش آورد، و او باید هر پیامی که می رسد به مردمان برساند. پیداست که این اندیشه (یا بهتر گویم: پندار) بسیار خام و عامیانه، و از آنچه ما گفتیم بسیار دور است.

بهر حال اینکه دینی برخاسته دیگری به جایش آید، به دو شُوند باشد:

یکی آنکه دین گوهر خود را از دست دهد و خود بی دینی باشد. دیگری اینکه زمان خواهی راه دیگری گردد.

به این دو شُوند است که هر زمان که نیاز بود و خدا خواست در جهان جنبش خدایی پدید آید و راه نوی آغاز گردد. این از آیین خداست. این باینده پیشرفت جهانست.

اینکه مسلمانان می گویند: اسلام بازپسین دین بوده، این سخن بی پاست و با آیین خدا و پیشرفت نساژنده میباشد. آنگاه در اینجا پاسخ بسیار روشنی هست. باید پرسید: کدام اسلام را میگویند؟! اگر آن اسلام نخست که نمانده تا باز پسین دین باشد، اگر اسلام امروزی را می گویند این جز بی دینی نیست.

این دروغ بزرگی به خداست که بگویند پایداری شیعیگری و صوفیگری و علی الهیگری و مانند اینها را خواسته است. این دروغ بزرگی

به خداست که بگویند پایداری شیعیگری و صوفیگری و علی الهیگری و مانند اینها را خواسته است. می دانم آیه «و خاتم النبیین» را در قرآن پیش خواهند کشید. اینست می گویم: بی گمان این دو واژه به آن معنی که فهمیده مسلمانان است نیست و نتواند بود، به چند دلیل:

(۱) نخست چنان که گفتیم آن معنی با آیین خدا ناسازگار است. آنگاه حال کنونی اسلام به

ناراست بودن آن معنی گواه می باشد. ما اگر معنی راست آن را ندانیم نباید به این معنی ناراست گردن گزاریم.

(۲) این شیوه قرآن می بوده که آموزاکهای ارجدار خود را، نه تنها یکبار، بلکه چند بار به میان

آورده و پیاپی یاد کرده، این معنی اگر خواست آن پاکمرد بودی چون در یک زمینه بزرگ و ارجدار است بیکبار (آن هم با زبانی ناروشن) بس نکردی.

(۳) در خود قرآن آخشیجهای آن معنی هست. مثلاً «و ما نرسل المرسلین الامبشرین و منذرین»^۱،

یا «یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق»^۲، اینکه «و ما ارسلنا» یا «القی الروح» نگفته پیداست که خواستش از آن دو واژه این معنی نبوده.

^۱ - و ما نفرستیم فرستادگان را مگر مژده دهان و بیم دهان

سوره الانعام (۶) آیه ۴۸

^۲ - اندازد روان را از سوی خود بهر کسی که از بندگانش بخواهد تا او مردمان را از روز دیدار بیم دهد .

سوره المؤمن (۴۰) آیه ۱۵

گفتار پنجم :

اسلام و پاکدینی

درباره اسلام آنچه گفتنی می بود گفتیم، و چون از سالها ما به کوشش هایی بنام پاکدینی پرداخته ایم در اینجا می خواهیم بهمبستگی را که میانه آن با اسلام است باز نماییم:

چنانکه گفتیم بنیاد همه دینها و خواستهای همه آنها یکیست، و تنها راه است که به خواهش زمان و یا به شوندهای دیگر در هر دینی جدا باشد. از این رو پاکدینی با اسلام بنیادشان یکیست. کوششهایی که ما بنام پاکدینی می کنیم راستی آنست که به خواستهای اسلام پیشرفت می دهیم و خود بنیاد آنرا زنده می گردانیم.

اسلام راهی پدید آورده بود. ولی آن راه برای خواستهایی می بوده و اکنون ما آن خواستها را از راه بسیار بهتری پیش می بریم.

اینست می گویم: مسلمانان اگر براستی دیندار بودندی و براستی اسلام را شناختندی بایستی از این کوششهای ما بسیار خوشنود باشند و با ما همدستی نمایند. اینکه ناخشنودند و بجای همدستی به کارشکنی می کوشند همین نشان بی دینی و اسلام ناشناسی ایشانست.

در اینجا نکته ارجدار دیگری هست، و آن اینکه دینی چون از میان دین دیگری برمی خیزد باید دنباله آنرا گیرد. بدینسان که آن دین را به گوهرش باز گرداند و استواری بنیاد آن را به مردمان باز نماید و آنگاه راه خود را آغازد و کاری که می خواهد به انجام رساند.

خود اسلام نزدیک به این کاری کرده: آن دین چون در میان عرب پدید آمد و در عربستان از دیر زمان گروهی بنام «حنفاء» خداشناس و خداپرست می بودند و «تحنف» خود دینی در میان عرب شمرده می شد، بنیادگزار اسلام در گامهای نخست به یاد آن می پرداخت و عرب را به پیروی از آن می خواند، و چون این کار را کرد، اسلام را به روی آن بنیاد گذاشت.

درباره پاکدینی همان کرده شده. پاکدینی دنباله اسلامست و پایه هایش جز بنیاد آن دین نمیشد. پاکدینی در زمان دیگری پدید آمده و از این باره با اسلام جداست، ولی بنیادش همان خواستهای ششگانه است که اسلام و دیگر دینها را بوده است. جدایی میانه اسلام و پاکدینی به همان اندازه است که جدایی میانه اسلام و «تحنف» را بوده است.

اینها به مسلمانان گران می افتد و با آن مغزهای آکنده اینها را نمی شناسند. در پندار ایشان ما اسلام را برداشته ایم. در حالی که ما آنرا زنده گردانیده ایم و خواستهای آن را از یک راه بهتری پیشرفت می دهیم.

آنچه این داستان را روشن می گرداند تاریخچه کوششهای ماست، و من اینک آن را در اینجا به کوتاهی مینویسم:

کوششهای ما از سال ۱۳۱۲ آغاز یافته. در آن سال که با نوشتن مهنامه پیمان بکار برخاستیم در ایران و دیگر کشورهای شرقی هیاهوی اروپاگری به اوج خود رسیده، بلکه به دیوانگی انجامیده بود. اروپاگری چه می بود؟! باشد که بسیار از خوانندگان به یاد نمی دارند و ما می باید به یادشان آوریم. در کشورهای شرقی از مصر و سوریا و عراق و ایران و هند و دیگر جاها جنبشهایی پدید آمده و مردمان در همه جا تکان خورده و چشم گشاده اروپاییان را می دیدند: با دانش های بسیار، با هنرهای شگفت، با آراستگی های چشم خیره کن، با افزارهای بی مانند، با شکوه و نیروی فراوان، و از دیدن آن خیره مانده چنین می پنداشتند که اروپاییان به یک جهان دیگری افتاده اند و زندگانی ایشان سراپا آسایش و خوشیست و کردار و رفتارشان سراپا نیکی و پاکی. از این رو به جنب و جوش افتاده میخواستند که هر چه زودتر خود را به اروپاییان رسانند و از هر باره پیروی به ایشان کنند. پیشرفت همین را می شمارند و شهرگیری (یا تمدن) جز همین را نمی دانستند. بزرگانشان آشکاره میگفتند: «باید از درون و بیرون اروپایی گردید». کسی که به اروپا می رفت و باز می گشت ستایشهای گزافه آمیز بسیار ارمغان می آورد و همان یکسفر برایش سرمایه می بود که سالها بنازد و بخود بالذ، و در این نشست و آن نشست داستانها از اروپا گوید و گردن فرزند.

خردها از داوری افتاده و برای نیک و بد، ترازویی جز بودن و نبودن در اروپا نمانده بود، هر کسی میبایست برای گفته هایش دلیل از سخن فلان مسیو و بیهان مادام بیاورد و گرنه پذیرفته نمیشد.

این بود اروپاگری، و یکی از نتیجه های بسیار زیانمند آن رواج بیدینی میبود. چنان که نوشته ایم از دیرباز در اروپا مادیگری رواج گرفته ریشه دین را برانداخته بود، و این زمان در شرق هایبوی آن - آری هایبوی آن - لرزه به بنیاد دین انداخته، انبوهی از مردم بی دینی را مایه سرفرازی پنداشته از دین بیزاری می نمودند. چنین پنداشته می شد دانش های اروپایی ریشه دین ها را کنده و بیپایی همه آنها را روشن گردانیده. بسیاری آشکاره میگفتند: «در قرن بیستم هم کسی به زیر بار دین می رود؟!». نام داروین و فلسفه اش به زبانها افتاده گروه انبوهی بی آنکه بدانند داروین چه گفته و چه ایرادی به دین گرفته، بنام پیروی از فلسفه او بیدینی آشکار میساختند. جمله های «زندگانی نبرد است» و «ناتوان خوراک تواناست» و «هر کسی باید در بند خوشیهای خود باشد»، به زبانها افتاده و بیپایی به گوشها می خورد.

در چنان هنگامی که چند هیاهوی بزرگی از اروپاگری و بی دینی و هواداری از خیام و حافظ و دل بستگی به شعر و ادبیات و مانند اینها، در گرفته و دیوانگی ها بهم آمیخته بود، ما کوشش آغاز کردیم و چون می بایست راه را گام به گام پیماییم، در گام نخست به اروپاگری پرداخته با آن به نبرد سختی برخاستیم، و یکسال بیشتر گفتارهای بیپایی نوشته این روشن گردانیدیم که اروپاییان خود راه زندگی را گم کرده اند و با گرفتاریهای سختی روبرو میباشند. و این بسیار خامست که شرقیان دنبال آنرا گیرند. پس از کشاکشی که با بسیاری از درس خوانندگان در گرفت به یاری خدا آن هیاهو را شکسته از میان بردیم.

این گام یکم می بود. در گام دوم به پشتیبانی از دینها برخاسته این نشان دادیم که دانشها جهانیان را از دین بی نیاز نمیگرداند. نشان دادیم که در زمینه شناختن جهان و زندگانی و رسیدن به آسایش و خرسندی یکرشته آمیغهای بسیار ارجداری هست که دینها آنها را دنبال کرده به مردمان یاد داده اند. نشان دادیم که آنچه مادیان درباره دینها پنداشته و آنها را ساخته و بی پا دانسته اند، نتیجه ناآگاهی ایشانست و خود پندار بی پای می باشد. در این زمینه نیز یکسال بیشتر گفتارها نوشتیم و در همین هنگام بود که از «خرد» (یا بهتر گویم: از نیرویی که داور راست و کج و شناسنده نیک و بد میباشد) به سخن پرداخته به مادیان و دیگران که از بودن چنان نیرویی در آدمی ناآگاهی می نمودند پاسخهای استواری نوشتیم، و چون ما در گفته های خود، پیش از همه داوری خرد را پیش می کشیم (و می بایست کشیم) در زمینه آن به گفتارهای ارجدار بسیاری پرداختیم.

سپس در گام سوم به دین اسلام که باز پسین از دینهای گذشته و خود دینیست که در ایران و در پیرامونهای آن رواج می داشته پرداخته از یکسو درباره راستی و استواری آن گفتارها نوشته و از یکسو بنیاد آن دین را نشان داده، یا بهتر گویم به گوهرش باز گردانیدیم.

گوهر اسلام چیست؟. باور داشتن به خدا، یگانه شناختن او، دست اندر کارهای جهان نشناختن کسی، پابستگی به نیکی و پاکی، کوشیدن در راه زندگانی، دشمنی با گمراهان و بی دینان، باور داشتن به جهان پاداش و کیفر و مانند اینها. اینهاست خواستهای اسلام. اینهاست پایه های آن دین.

اینها را باز نموده نشان دادیم که کیشهایی که از اسلام جدا گردیده جز کوره راههایی نمیشاند، نشان دادیم که خود شاهراه از میان رفته و این کوره راههای گمراه کننده جای آنها گرفته است. یکسال بیشتر نیز در این زمینه گفتارها می نوشتیم.

کسانی که امروز می گویند: «اسلام را به اصلش باز گردانیم» و این را بهانه ای برای خود گرفته اند، نمیدانند که ما آن کار را کرده به انجام رسانیده ایم. آنان چنانکه معنی دین را نمیدانند از معنی «باز گردانیدن دین به گوهرش» نیز آگاه نمی باشند.

چون این گام نیز برداشته شد، این زمان می بایست به بخش دیگر کار خود پردازیم. می بایست «پاکدینی» را به روی پایه های اسلام بنیاد گزاریم. می بایست همان خواستهای اسلام و دیگر دینها را، از یک راهی بهتر و والاتری، از یک راهی که شایسته زمانست، روان گردانیم.

برای این کار می بایست از یکسو آمیغهای دینی بسیار بیشتر از آنچه در اسلام بوده نموده شود و دلیلهای بسیار استوارتر آورده گردد. اسلام در میان مردم عرب برخاسته و زبان ساده ای بکار برده و در بسیار جاها به دلیل نیاز ندیده. می بایست در این زمان که روزگار دانشهاست زبانی دیگر بکار برده شود و به هر گفته ای دلیلهایی همسنگ دانشها یاد گردد.

می بایست پیشرفت زمان بدیده گرفته شده گامهای بزرگ دیگری در راه نیکی جهان برداشته شود.

پس از پیشرفت بسیار بزرگی که در دو صد سال گذشته در زمینه دانش و افزار سازی رخ داده، دین را بایای

بس گرانی در گردن می بود. و چنین می بایست که در برابر آن به بنیادگزاری های بسیار استواری پردازد.

اینها چیزهاییست که ما با کوتاهی و ناروشنی در اینجا می نویسیم و آن فرصت که با مثلها روشن گردانیم نمیداریم. کسانی اگر بخواهند معنی این گفته ها را نیک دانند و از چگونگی نیک آگاه گردند باید کتابهای ما را بخوانند.

از یکسو نیز می بایست به گمراهی های گوناگون فراوانی که در میان می بود پرداخته شود و با یکایک آنها نبرد رود. چنانکه گفته ایم اسلام چون برخاست گمراهی بزرگ عرب، بت پرستی میبود. از این رو قرآن به نکوهشها از آن پرداخت و آن را برانداخت ولی در این زمان چند رشته گمراهیهای بسیار بزرگتری - از شیعیگری، باطنیگری، خراباتیگری، صوفیگری، علی اللهیگری، بهاییگری، فلسفه یونان و مانند اینها - در میان می بود که هر یکی از آنها اگر از پرستش لات و هیل بزرگتر و زیانمندتر نباشد کمتر از آنها نیست.

بیشتر این گمراهیها خود را به اسلام بسته گردانیده از قرآن دلیلها میداشتند، و ما می بایست به همه اینها پرداخته در باره هر یکی گفتارها نویسیم و بیپای هر یکی را جداگانه روشن گردانیم.

از آنسوی بزرگترین گمراهی این زمان مادیگریست و ما می بایست با این به سخت ترین نبرد پردازیم، مادیگری بزرگترین و ریشه دارترین گمراهیست که جهان به خود دیده. این گمراهی یک چیز عامیانه نبوده خود فلسفه شمرده می شود، و همه دانشها (با رویه آشکار خود) پشتیبان آن میباشند و بنیاد گزارانش همگی دانشمندان بزرگ جهان بوده اند.

از آنسو این گمراهی به هر رشته از رشته های اندیشه ریشه دوانیده و به هر بخشی از کارهای زندگی راه یافته است. مادیان دستگاه هستی را جز این جهان سترسای مادی نمی شمارند و به خدا و روان و جهان دیگر باوری نمیدارند، آدمی را با جانوران به یکرشته کشیده نیکی پذیرش نمیدانند، خرد را که داور راست و کج و نیک و بد است نمی پذیرند، زندگانی را نبرد شناخته به هر کسی سزا میدانند که جز در بند سود خود نباشد و پروای کسی و چیزی را نکند، ناتوانان را خوراک توانایان شمارده همه قانونها و آیینها را نا بجا و بیهوده میندازند. می توان گفت این یک گمراهیست که تو گویی برای ستیزش با دین پدید آورده شده و اینست از هر باره با آن روبرو می ایستد و دشمنی میکند و از هر گوشه ای به آن می رزمند و به برانداختنش می کوشد.

ما می بایست به اینهم پرداخته پاسخها دهیم و هر زمان از گوشه دیگری در آمده به سخنان دیگری برخیزیم. کوتاه سخن: می بایست سالها در این راه بکوشیم تا دین را دوباره برپا گردانیم و این کوشش است که هنوز در آن می باشیم.

اینست تاریخچه کارهای ما. چنانکه گفتیم ما دنباله اسلام را گرفته ایم و همان خواستهای آنرا پیش می بریم. این جداییها که پدیدار است در رویه کار (یا بهتر گویم در راه دین) است. در بنیاد هیچ جدایی نیست و نایستی باشد. دوباره می گویم: ما با اسلام همان رفتار را کرده ایم که اسلام با «حنفیت» (یا تحنف) داشته است. کسانی که از مسلمانان با ما دشمنی می نمایند آنانند که از خود اسلام بیکبار دورند و در گمراهیهای خود چندان فرو رفته اند که از آمیغهای اسلامی بیکبار بی بهره می باشند، و یا آنکه از این زمینه و این سخنان نا آگاهند و خواستی را که از دین در میانست نمیشناسند.

اینان نمی دانند که دین خود خواستی نیست بلکه برای رستگاری جهانیانست. اینست دینی که نتوانست مردمان را به رستگاری رساند و از گمراهیها باز دارد، از میان رفته بشمار است و دیگر آنرا ارجی نیست. از آنسوی راه دیگری که برای رستگاری باز می شود همان ارج را خواهد داشت و جای گله و دشمنی نخواهد بود.

در روزهایی که ما سخن از اسلام و آمیغهای آن می رانیم و گوهر آن دین را باز می نمودیم و دیده ها را به سوی آن می کشانیدیم، پنداشته می شد که کوششهای ما جز در زمینه زنده گردانیدن اسلام نخست (با همان راهی که می داشته) نخواهد بود. این گمانی بود که گذشته از بیگانگان، خود یاران ما می داشتند زیرا تا آن روز این داستان که «هر دینی یک بنیادی دارد و یک راهی» روشن نمی بود و از اینکه «زندگانی در پیشرفت و دین باید پروای آن پیشرفت کند» آگاهی کمی در میان می بود. ما همیشه می نوشتیم: «دین نچیزیست که کهن و نو گردد. همان دین کهنست و باید راه را از سرگرفت» ولی معنای این سخن در آن روز دانسته نمی بود تا امروز پس از سالها دانسته گردیده و کاری که میبایست شود به انجام رسیده است.

بسیار شگفتست که مسلمانان - یا بهتر گویم: شیعیان و صوفیان و علی اللهیان و شیخیان و کریمخانان و آقاخانان - بنام هواداری از اسلام با ما دشمنی می نمایند و از اینکه ما به کوششهای خود نام «پاکدینی» گزارده ایم و یا برخی چیزها را دیگر گردانیده ایم، به هابیهوی می پردازند. بسیار شگفتست که خود آنان که بنیاد دین را بیکباره بهم زده و همه خواستهای دین را از میان برده اند، در کار خود جای ایراد نمی بینند، به ما که بنیاد دین را زنده گردانیده و استوارترین پایه ها را برای آن گزارده ایم خُرده می گیرند. آری بسیار شگفتست که گروهی که به اسلام بدترین دشمنی را کرده و چند رشته گمراهیهای بسیار پست را جانشین آن دین گردانیده اند خود را به آن دین میندند و با ما از راه زباندرازی می آیند.

در اینجا سخن پایان می یابد و بار دیگر مینویسم: پاکدینی جانشین اسلام است، دنباله آنست. در گوهر و بنیاد جدایی در میانه نمیباشد. جدایی در راه و برخی پایه گزاریهاست، و این بایستی باشد خواست خدا چنین میبوده، آیین او این میباشد.

واژه نامه

معنی	واژه	معنی	واژه
بدست آوردن	توزیدن	جزیره	آبخوست
مبحث	جُستار	آفرینش	آفرش
افزار جنگ	جنگاچ	قصد	آهنگ
لرزان از سرما	چایان	کشیده	آهیخته
از سرما ناآسوده شدن	چاپیدن	حاجت	آیفت
مجادله	چُخِش (بر وزن جهش)	حقیقت	آمیغ
مجادله کردن	چخیدن	ضد	آخشیش
ماهیت	چبود	تعلیمات، آنچه آموزند	آموزاک
ایراد، عیب	خُرده	عیب	آک
عادت	خوی	فرض	انگار
سرشت، خلق	خیم	فرض کردن	انگاریدن؛ انگاشتن
معترف	خستوان	باعث، محرک	انگیزه
اقرار کردن	خستویدن	قدر	ارج
آنچه خواسته شود	خواهاک	بزرگ شدن	بالیدن
قضاوت	داوری	بزرگی	بالش
لازم	دربایست	در نظر گرفتن	بدیده گرفتن
بdfهم	دژ فهم	تحمل کردن	بر تافتن
وحشی	دژ آگاه	انتظار داشتن	بیوسیدن
درشت رفتار، بد رفتار	دژ رفتار	تحریک کردن	بر آغالانیدن
بهانه	دستاویز	وظیفه، واجب	بایا
حصه، سهم	رُسد (بر وزن سبد)	یکدفعه، بکلی	بیکبار؛ بیکباره
صورت، ظاهر	رویه (بر وزن مویه)	خدمت	پرستش
صفحه	سات	خدمت کردن	پرستیدن
محسوس	سُترسا	توجه	پروا
طبیعت	سپهر	بلا	پنیاره
حکومت	سررشته داری	اذن، اجازه	پرگ (بر وزن برگ)
شور، مشورت	سُکالش (بر وزن گشایش)	اذن دادن	پرگیدن
شور کردن	سُکالیدن	ناپاکی	پلشت
خیال، وهم	سُرد (بر وزن نبرد)	ناپاک گردیدن	پلشتیدن
احساس، حس	سُهِش (بر وزن جهش)	خیال، زعم	پندار
احساس کردن	سپیدن	عذر خواهی کردن	پوزیدن
دریافتن با یکی از حواس	شدسپیدن (بر وزن برچیدن)	عکس	پیکره

معنی	واژه	معنی	واژه
		باعث	شوند (بر وزن بلند)
		قرن	صده
		وجدان ، ضمیر	فرجاد
		مشغول گردیدن	فهلیدن
		تقریبا	کما بیش
		اعمال ، آنچه کنند	کُنّاك
		تاویل	گزارش
		تصمیم	گُزیر
		تصمیم گرفتن	گُزیریدن
		غیر منتظره	نایوسان
		التماس ، تضرع	نیایش
		نیایش کردن	نیابیدن
		تأثیر ، اثر	هُنایش (بر وزن همایش)
		تأثیر کردن	هُناییدن
		موثر	هُناینده
		نتیجه	هوده
		جرات داشتن، دلیری کردن	یارستن
		فرد	یکه